

“راه کارگر” چه می گوید؟

تحلیلی کوتاه از
مواضع تئوریک “راه کارگر”

تهیه و تنظیم :

جمعی از مسوولین، اعضاء، سمپاتها و هواداران “راه کارگر”

مقدمه

انقلاب عظیم خلقی و ضدامپریالیستی ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ کاخ ظلم و ستم شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله را در میهن ما و ایران کرد و یکی از مهمترین پایگاههای امپریالیسم را از چنگال وی خارج نمود. این انقلاب بزرگ، به برکت شرکت فعال توده‌های میلیونی خلق در آن توانست ضربات خردکننده‌ای بر ارتجاع و امپریالیسم، نه تنها در ایران بلکه در سراسر منطقه، وارد آورد. انقلاب ایران جبهه جهانی نیروهای ضدامپریالیستی را نیرومندتر کرد و امپریالیسم جهانی - سر - کردگی امپریالیسم آمریکا را به شدت تضعیف نمود. بی‌جهت نیست که پیروزی تاریخی خلقهای ایران موجی از سرور و شادمانی را در میان زحمتکشان سراسر جهان برانگیخت و همه نیروهای هوادار صلح، استقلال، دموکراسی و سوسیالیسم فعالان از آن پشتیبانی کرده‌ومی‌کنند. زحمتکشان شهر و روستا و بویژه طبقه کارگر ایران در این انقلاب نقشی پراهمیت داشته‌اند و خواهند داشت. بدون شک نقش طبقه کارگر و کمونیستهای ایران در انقلاب نقشی تاریخی، بغرنج و بسیار حساس و ظریف است که می‌تواند در سرنوشت نهایی انقلاب تاثیر تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. جنبش کمونیستی ایران با اتخاذ سیاستهای اصولی، انقلابی و صحیح می‌تواند بر انقلاب تاثیر مثبت گذارده و روند تشکیل جبهه متحد نیروهای انقلابی را تسریع نماید. تنها در این صورت است که تا مین همزبانی طبقه کارگر که ضامن پیروزی نهایی‌وسی با زگشت نمودن انقلاب و ریشه کن شدن استثمار انسان از انسان است ممکن خواهد گردید.

وظیفه کمونیستهای ایران است که بدقت و با بهره‌گیری از دستاوردهای تئوریک مارکسیسم - لنینیسم، قانونمندیهای انقلاب را بدرستی بازشناسند و توده‌های زحمتکش را حول شعارهای درست تاکتیکی و استراتژیکی متشکل سازند.

مسلم است که وحدت ایدئولوژیک و سازمانی جنبش کمونیستی ایران شرط ضروری و اساسی برای انجام وظایف فوق‌است و هر جریان سالم و اصیل مارکسیستی - لنینیستی باید این مهم را در سر لوحه خواستهای خویش قرار دهد.

مانویسندگان این جزوه که تا چندی پیش در تشکیلات "راه کارگر" فعالیت سیاسی خود را دنبال می کردیم، پس از مطالعات عمیق و بیگیر، سرانجام به انحرافی بودن نظرات و مشی این جریان پی برده و به این نتیجه رسیدیم که با ادامه فعالیت در تشکیلات "راه کارگر" نه تنها خدمتی به انقلاب عظیم ایران نخواهیم کرد، بلکه در صدمه زدن به آن و همچنین در تبلیغ نظرات انحرافی و دامن زدن به تفرقه در درون جنبش کمونیستی ایران مانند گذشته سهم خواهیم بود و این چیزی بجز خیانت به آرمان مقدس کمونیستی ما نخواهد بود. از این رو ادامه فعالیت در تشکیلات "راه کارگر" را بیش از این جایز ندانسته و هم اکنون در حال تکمیل مطالعه خود برای پیوستن به جنبش کمونیستی ایران هستیم.

جمعی از مسولین، اعضاء، سمپاتها و هواداران سابق

"راه کارگر"

۱۳۶۰/۱/۳۰

پیشگفتار

یک سال و اندی است که از شروع فعالیت تشکیلات "راه کارگر" می گذرد. "راه کارگر" که میخواست نقطه پایانی بر انحرافات باشد و موجودیت خویش را بانفی "مشی چریکی" و تضد کمونیستی "سوسیال امپریالیسم" آغاز کرده بود، از آنجاکه علیرغم برداشتن گامهای مثبت (هرچند کوچک)، نتوانست آنارشیسم و بینش چریکی را از ساخت ایدئولوژیک خویش بزدايد، دیرزمانی نگذشت که حضور خویش را در همان طیفی که ظاهراً "با آن مرزبندی کرده بود، به اثبات رساند.

برخورد "راه کارگر" با همه مسایل تئوریک جنبش کمونیستی، اگرچه در ابتدا پوششی بظاهر مارکسیستی و "ارتدکس" داشت، اما با گذشت زمان، اوگیری مبارزه طبقاتی و ورشکستگی این نظرات در عرصه عمل و همچنین در نتیجه افشای این نظرات توسط جنبش کمونیستی ایران، دیری نپایید که هسته نظری واقعی این جریان برای برخی از اعضاء و هواداران آن روشن شد.

نوشته حاضر، فشرده‌ای است از انتقادات و نقطه‌نظرهای این جمع که در مقدمه‌ی ایدئولوژیک - سیاسی همین تنظیم یافته‌است و نویسندگان آن، که کوره‌راه‌های طولانی این انحرافات را پشت سر گذاشته‌اند، تلاش کرده‌اند آنچه را که خود با اتکاء بر اصول و مشی‌عمومی جنبش کمونیستی جهانی دریافته‌اند، توسط این جزوه در اختیار هواداران و اعضای "راه کارگر" و سایر جریان‌های نظیر او بگذارند.

در اینجا لازم به یادآوری است که مسایل مطرح شده در این جزوه، به نظر ما در شرایط کنونی مسایلی فرعی و درجه دوم است. در حقیقت بخش اعظم این مطالب جزو مسایل حل شده و حتی پیش پا افتاده جنبش کمونیستی جهانی است که سالها پیش مطرح شده و پس از بررسی شدن همه جوانب آن مورد موافقت تمام احزاب کمونیست معتبر جهان و منجمله احزاب کمونیست اتحاد شوروی، کوبا، ویتنام و... قرار گرفته‌است. کوس رسوایی و خیانت دستگاہ رهبری حزب کمونیست چین نیز که پایه گذار اصلی انحرافات در مورد این مسایل بوده‌است هم اکنون با صدای کریه خود گوش جهانیان را کر کرده‌است.

به همین دلیل است که ما با اکراه وارد چنین بحثهایی شده‌ایم و معتقدیم که نوشته‌های این جزوه نه تنها کشف نیست، بلکه طرح مسایل حل شده و بدیهی جنبش جهانی کمونیستی است.

هدف ما تنها این است که آخرین پیام خود را به هواداران و اعضای صادق "راه کارگر" داده باشیم، تا پس از جمع بندی و نتیجه گیری‌های لازم، بیش از این به فعالیت در جریان‌های انحرافی و مضربحال انقلاب ادامه ندهند.

* * * * *

در این اواخر مزه‌هایی بگوش می‌رسد در مورد اینکه گویا "راه کارگر" از آشفته فکری‌های خود و بویژه درباره مساله "دوران" کاسته‌واز "مائوئیسم ناب" فاصله بیشتری گرفته‌است. ما هنوز از این تغییرات احتمالی در مواضع "راه کارگر" اطلاع دقیقی نداریم و از آنجا که هنوز هیچ نشانه‌ای از اینکه "راه کارگر" نظرات قبلی خود را در مورد این مساله نادرست بداند، وجود ندارد، ما در این "جزوه" مواضعی را که تاکنون توسط "راه کارگر" منتشر شده‌است،

مد نظر قرار داده ایم .

بهر حال ما از هرگونه تغییر مثبت در مواضع "راه کارگر" استقبال می کنیم . اما در عین حال معتقدیم که "راه کارگر" راه زیادی تا رسیدن به مواضع صحیح و اصولی در پیش خود دارد و تصحیح این مواضع آن جانب از مواضع گیربها نمی تواند دارویی برای درمان قطعی "بیماری چپ روی" آنها باشد .

لازم به توضیح است که متن اصلی نوشته حاضر دردی ماه سال ۱۳۵۹ تهیه و تنظیم گردیده و در زمان نزدیک به انتشار آن تغییرات مختصری در آن صورت گرفته است که ما عیناً "به انتشار آن مبادرت می کنیم .

دو برخورد با مضمون اساسی دوران ما

طیف گسترده نیروهای چپرو در ایران ، امروز باید به این مسئله پاسخ گوید که مضمون اساسی دوران ما چیست ؟ رسوخ و نفوذ بینش مائوئیستی در این بخش از نیروها ، و برخورد تحریف آمیز و تجدیدنظرطلبانه ای که چپروها با مسئله دوران ما به عمل می آورند این مسئله را (از نقطه نظر تئوریک) برای برخورد با انحرافات جریان های چپرو ، در وضعیتی محوری قرار داده است .

تمام مبارزات طبقاتی و جنبش های رها بیخش که در این یا آن کشور جهان به وقوع می پیوندند پدیده هایی جدا از هم و فقط در محدوده ملی نبوده و قبل از هر چیز جزئی از فرآیند عمومی انقلاب جهانی به حساب می آیند . به این جهت تعیین محتوی اصلی دورانی که در محدوده این مبارزات جریان دارد ، برای تعیین مشی صحیح و تدوین استراتژی و تاکتیک های انقلابی ضرورت کامل دارد . بطوری که لنین در این باره می گوید :

" در وحله اول با به حساب آوردن جنبه های مشخص اساسی دوران های مختلف است (و نه اتفاقات مختلف در تاریخ کشورهای بخصوص) که می توانیم به درستی تاکتیک هایمان را شکل دهیم ، و تنها آگاهی از جنبه های اساسی یک دوران می تواند به مثابه شالوده ای برای شناخت جنبه های مشخص این یا آن کشور خدمت نماید . " ۱

و یا در جای دیگر می گوید :

" تئوری مارکسیستی بی چون و چرا خواستار آن است که به هنگام تجزیه و تحلیل هر مسئله اجتماعی ، آن مسئله بدوا در چهارچوب تاریخی معینی مطرح گردد و سپس چنانچه سخن بر سر یک کشور مسئله بر سر برنامه ملی برای یک کشور باشد ، خصوصیات مشخصی که در حدود یک دوره معین تاریخی این کشور را از سایر کشورها همایز می نازد در نظر گرفته شود . " ۲

بی جهت نیست که بزرگترین انشعابات در جنبش کمونیستی جهان بویژه خود را در نحوه تبیین همین " یک دوره معین تاریخی " منعکس می کند . و امروز نیز در طیف جریان های چپرو در کشور ما کج فهمی ها و ادراکات التقاطی از مفهوم مضمون اساسی دوران معاصر ، سرمنشاء بسیاری از انحرافات به حساب می آید .

در پاسخ به این سؤال که در چه دورانی بسر می بریم و جنبه های اساسی این دوران کدام است و " راه کارگر " از دوران معاصر چه درکی دارد بهتر است تعریفی را که بیانیه گردهمایی شورشی احزاب کمونیستی و کارگری جهان منعقد شده در نوامبر ۱۹۶۰ در مسکو ارائه داده است یادآوری کنیم . قبل از آن این نکته قابل تأکید است که این بیانیه در زمان صدور خود حداقل لفظا مورد تأیید حزب کمونیست چین و آلبانو

(۱) به زیر پرچمی دروغین : لنین

(۲) حق ملل در تعیین سرنوشت صفحه ۳۷۵ منتخب آثار

بوده است و امضای کلیه احزاب کارگری و کمونیستی جهان را به عنوان تأیید برخورد داشته است .

بیانیه می‌گوید

" عصر ما که محتوای آن گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است و با انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر آغاز گردیده . عصر مبارزه بین دو سیستم اجتماعی متخاصم عصر انقلاب سوسیالیستی عصر انقلابات رهائیبخش ، نابودی امپریالیسم الغای سیستم مستعمراتی ، عصر گام گذاشتن خلق‌های بیشتر در مسیر سوسیالیستی و عصر پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم در یک مقیاس وسیع جهانی است " (۳) و " در عصر ما سیستم سوسیالیستی جهانی و نیروهایی که بر ضد امپریالیسم برای گذار به جامعه سوسیالیستی مبارزه می‌کنند ، محتوای اصلی ، جهات اصلی و چهره اصلی تکامل تاریخی جوامع بشری را تعیین می‌نمایند . " (۴)

در مقابل " راه کارگر " با درکی اساساً مائوئیستی و مغشوش عصر را به گونه‌ای دیگر ارزیابی می‌کند و معتقد است

" عصر امپریالیسم ، عصر سرمایه‌داری در حال مرگ است بنا براین عصر امپریالیسم همانگونه که لنین می‌آموزد " آستانه انقلاب سوسیالیستی است " مضمون این عصر گذار جهانی از نظام منحن سرمایه‌داری به نظام سوسیالیستی است که به تعبیر مارکس " ماقبل تاریخ " بشریت را پایان می‌دهد و افق‌های روشن رهایی پیشاروی انسان می‌گشاید " . (۵)

" راه کارگر " دوران " آستانه انقلاب سوسیالیستی " را بر عصر " گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم " منطبق می‌کند و در حالی که بیانیه ۱۹۶۰ ، شروع عصر جدید با محتوی اصلی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر ارزیابی می‌کند ، این جریان به یکباره بر همه دستاوردهای دوران‌ساز انقلاب اکتبر قلم بطلان کشیده و آن را اساساً چیزی فراتر از " عصر آستانه انقلاب سوسیالیستی " به حساب نمی‌آورد .

آیا به راستی از نظر " راه کارگر " تفاوت میان عصر امپریالیسم (که آستانه انقلاب سوسیالیستی است) با عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم ، تفاوت میان دو عصر نیست ؟ و اگر چنین است پس مرزبندی ادعایی " راه کارگر " با " مائوئیسم " در چیست ؟ و در چنین صورتی آیا اعتقاد " راه کارگر " به اردوگاه سوسیالیسم تا حد یک ادعا تنزل پیدا نمی‌کند ؟ آیا امپریالیسم جهانی و جنبش‌های آزادی‌بخش ملی در شرایط عصر حاضر همان مختصاتی را دارند که جهان در وضعیت " آستانه انقلاب سوسیالیستی " داشت ؟ آیا از نظر " راه کارگر " انقلاب اکتبر سر آغاز عصر نوینی به حساب نمی‌آید ؟ آیا نقش سوسیالیسم واقعاً موجود و روند قدرت فزاینده آن در مراحل مختلف تکامل دوران کنونی و تأثیرات همه‌جانبه و روزافزون بر دیگر روندهای مهم تاریخی - جهانی امروز از نظر " راه کارگر " چگونه مورد ارزیابی قرار می‌گیرد ؟

" راه کارگر " ، علیرغم گام‌های بسیار کوچکی که برداشته است هرگز نتوانسته

(۳) تقویت همستگی و وحدت نظر و پیشروی به سوی موفقیت‌های بیشتر اثر له‌دوان صفحه ۶ (۴) همانجا
(۵) نشریه " راه کارگر " شماره ۳۱ مقاله راه رشد غیر سرمایه‌داری

درک روشنی از ماهیت و محتوای اصلی عصر ما و تفاوت میان دو عصر را ارائه دهد و با این درک انحرافی و تشوش قادر نبوده است به اهمیت این سخن "لنین" پی ببرد که گفته است:

"اوضاع و احوال سیاسی جهان اکنون دیکتاتوری پرولنارها را در دستور روز قرار داده است و تمام حوادث سیاست جهانی ناگزیر در پیرامون یک نکته مرکزی دور می‌زند که عبارت است از مبارزه بورژوازی جهانی علیه جمهوری شوروی روسیه که ناگزیر از یک طرف جنبش‌های شوروی کارگران پیشروی کلیه کشورها و از طرف دیگر همه جنبش‌های رهاییبخش ملی مستعمرات و خلق‌های ستمکش را که از روی تجربه تلخ خود یقین حاصل می‌نمایند که راه نجات دیگری به جز پیروزی حکومت شوروی بر امپریالیسم جهانی ندارند، پیرامون خود مجتمع می‌سازد." (۶)

اهداد ورشکستگی مائوئیسم در اشکال آشکار و پوشیده آن، وقتی آشکارتر می‌شود که در نظر بگیریم که امروز بیش از شصت سال از زمانی که لنین عبارت مذکور در بالا را گفته است، می‌گذرد و سوسیالیسم اکنون به مثابه یک نظام جهانی، بر توان و بر قدرت به عامل تعیین کننده در فرآیند تکاملی جهان و بشریت تبدیل شده است.

دوبرخورد با مسئله تضاد اساسی جهان

وقتی "راه کارگر" می‌کوشد با همین درک به توضیح جهان امروز و تضاد اساسی آن بپردازد، درک معشوش و مائوئیستی‌اش از مضمون اساسی عصر ما، و ادغام دو عصر در یک عصر با وضوح بیشتری خود را به نمایش می‌گذارد.

از نظر "راه کارگر" تضاد بنیادی دوران ما از طریق عمده شدن یک تضاد مشخص گسترش می‌یابد و سوسیالیسم و انقلاب را نیرومندتر می‌سازد" (۷)

و به این ترتیب:

"در دوره کنونی بحران عمومی سرمایه‌داری این تضاد بنیادی از طریق عمده شدن تضاد مشخص میان خلق‌های زیر سلطه و امپریالیسم جهانی گسترش می‌یابد... ۸"

"راه کارگر" به جای توجه به مشخصه اصلی مرحله کنونی بحران سرمایه‌داری که از به

(۶) طرح اولیه تره‌های مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی "مجموعه آثار لنین (۷) نشریه راه کارگر شماره ۳۱ مقاله راه رشد غیر سرمایه‌داری (۸) همانجا

* در اینجا باید تاکید شود که تضاد اساسی واحد و تعیین کننده جهان معاصر (به مثابه یک مجموعه واحد)، تضاد میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری است (که در دو سیستم جهانی متخاصم تجسم یافته) و این تضاد "پایه تکامل بشریت" در دوران کنونی و بیانگر سمت تکامل جهان است.

قدر مسلم تضاد اساسی دوران ما نه تنها نافی تضاد میان کار و سرمایه میان خلق‌های تحت ستم و امپریالیسم، و تضاد درون اردوگاه امپریالیسم نبوده (و نقش ویژه و نسبتاً مستقل و قانونمند اینگونه تضادها در قلمروهای مربوطه و تاثیراتشان بر قلمروی جهانی نمی‌تواند مورد انکار قرار گیرد)، بلکه بر آنها تاثیر می‌نهد و به موازات قدرت‌یابی دم‌افزون سوسیالیسم موجود، میدان عمل این تاثیر پیوسته افزون‌تر می‌گردد تا جایی که بر اساس ارزیابی مندرج در بیانیه ۱۹۶۰ وجه مشخصه اصلی مرحله جدید از دوران کنونی "عبارت است از آنکه سیستم سوسیالیسم به عامل تعیین کننده تکامل جامعه بشری" تبدیل شده است

هم خوردن تعادل قوا* به سود نظام جهانی سوسیالیسم حکایت می‌کند به پیروی از " مائوتسه دون اندیشه " دچار این توهم است که گویا عنصر تعیین‌کننده در فرآیند واحد انقلاب جهانی ، نه سوسیالیسم موجود ، بلکه جنبش‌های آزادیبخش ملی اند .
" راه کارگر " ارتباط تحریفات و جعلیاتی چون تئوری‌های " سوسیال امپریالیسم " و " سه جهانی " را با حکم " تضاد عمده خلق و امپریالیسم " در سطح جهان درک نمی‌کند !

اما مسئله از تصورات " راه کارگر " ریشه‌دارتر است .
کوششی که رهبری حزب کمونیست چین ، در بیانیه ۲۵ ماده‌ای خویش خطاب به حزب کمونیست شوروی با طرح و پیش کشیدن " تضادهای اساسی جهان کنونی " برای اجتناب از پرداختن به مفهوم مشخص دوران و تعیین تضاد اساسی واحد به عمل آورد پس از چندی با طرح و پیش کشیدن تضاد عمده خلق و امپریالیسم در سطح جهان دنبال شد و به این ترتیب رهبری حزب کمونیست چین ، بطور کامل با جایگزینی این تضاد ، با تضاد اساسی جهان ، آشکارا در تضاد اساسی و مضمون دوران کنونی تحدید نظر و تحریف به عمل آورد و بر اساس همین جعلیات و با عمده کردن یکی از همین تضادهای چهارگانه است که (۹) مائوتسیم در نکوین خود به شبه تئوری‌های " سوسیال امپریالیسم " و سه جهان رسید .
در حالی که مدافعین تر " سه جهان " می‌گویند :

" تئوی سه جهان بر پایه همین تضادها و اصل دیالکتیکی رشد و تکامل این تضادها استوار شده است و بر این مبنا تضاد عمده جهان کنونی را با عنوان تضاد خلقها و کشورهای جهان سوم با دو ابر قدرت روشن می‌سازد " (۱۰) راه کارگر به جانبداری از مائوتسیم مدعی شده است که :

" حزب کمونیست چین روزی به حزب کمونیست شوروی به حق ابراد می‌گرفت که این حزب تضاد عمده جهانی را در مرحله کنونی دوران امپریالیسم غلط ارزیابی می‌کند " ۱۱ آنچه " راه کارگر " باید در شناخت ریشه‌های مائوتیستی تفکر خود بدان توجه کند این است که تئوری‌های " سوسیال امپریالیسم " و " سه جهان " جز از تحریف نقش جهانی سوسیالیسم واقعا موجود و تاثیر فزاینده آن بر روند تکامل جهانی ناشی نمی‌شود این تئوری‌ها ، با حرکت از همین عزیزمگاه در عمل ، تا پای ائتلاف با

* - " راه کارگر " در این زمینه مدعی می‌شود که : " چگونه می‌توان از تغییر موازنه قوا به نفع سوسیالیسم و از زبون شدن امپریالیسم سخن گفت ؟ "

! - در برابر رویزیونیسم و تز سوسیال امپریالیسم - صفحه ۲۰

(۹) کمیته مرکزی حزب کمونیست چین که در جوابیه سال ۶۳ خود به نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی مدعی می‌شود که " هیچکس نه قادر است یکی از این تضادها ی اساسی را روپوشی کند و نه اینکه بتواند بطور ذهنی یکی از آنها را به جای سایر تضادها جا بزند . " (مجموعه ۹ تفسیر صفحه ۸) بالاخره خود صراحتا مجبور می‌شود که یکی از همین تضادها را (تضاد خلقها و امپریالیسم) به جای سایر تضادها یعنی در جهت تحریف آشکار مضمون دوران کنونی جا بزند !

(۱۰) مسائل انقلاب و سوسیالیسم - ارگان تئوریک سازمان اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر - شماره ۵ صفحه ۴۵

(۱۱) در برابر رویزیونیسم و تز سوسیال امپریالیسم (از سلسله بحث‌های راه کارگر) صفحه ۶۸

امپریالیسم و مقابله با همین نقش سوسیالیسم موجود پیش تاخته و در ارتجاعی ترین اشکال ناسیونالیسم و عظمت طلبی ، انحطاط کامل خود را بازی می یابند .

" راه کارگر " باید بداند که رد سطحی و مکانیستی تئوری های ورشکسته فوق هرگز بخودی خود نمی تواند نشانه طرد بینش مائوئیستی تلقی شود . اینگونه " انتقاد " از مائوئیسم به معنای پذیرش نیمی از حقیقت است برای آنکه تمام حقیقت تحریف شود و التقاطی گری در تفکر " راه کارگر " در واقع در خدمت چنین راهی بوده است ! رهبری حزب کمونیست چین در دوران معاصر حیات خویش مذبحخانه کوشیده است خصائص نوین جنبش های آزادیبخش ملی را که پس از انقلاب اکتبر ، جز در ارتباط با روند تضاد اصلی و دم افزون دو سیستم متضاد اقتصادی - اجتماعی غیر قابل درک است تحریف نموده و این حکم اساسی را که :

" جنبش خلق های جهان در راه صلح - استقلال ملی - دموکراسی و سوسیالیسم در اصل یک جنبش ضد امپریالیستی است (۱۳) " و " یکی از مهمترین وجوه مبارزه کنونی بین دو سیستم متخاصم را نشان می دهد " (۱۴) خصمانه زیر پا نهد .
" راه کارگر " می نویسد :

" در فرموله کردن تضادهای مهم جهانی حزب کمونیست شوروی جایگاه اول را به تضاد میان کشورهای ! سوسیالیستی و کشورهای امپریالیست می داد (و یا به عبارت دیگر این تضاد را تضاد عمده جهانی در مرحله اخیر بحران عمومی سرمایه داری می دانست) و حزب کمونیست چین این فرمولاسیون را نادرست می دانست و جایگاه اول را به تضاد میان خلق های زیر سطله و امپریالیسم می داد (و یا به عبارت دیگر این تضاد را تضاد عمده جهانی می دانست) " (۱۵)

" راه کارگر " با طرح مسئله به این صورت نشان می دهد که درک روشنی از تضاد اساسی که با مبارزه بین دو نظام مشخص شده است و جوهر و سمت عمده حرکت دوران ما را تعیین می کند ندارد و تصور می کند که گویا این حزب کمونیست شوروی بوده است که برای نخستین بار و در مقطع بروز اختلافات بین دو حزب ، جایگاه اول را به چنین تضادی تقدیم می کند !

" راه کارگر " همچنین از درک این مسئله باز می ماند که علت توسل رهبری حزب کمونیست چین به فرمول " تضاد عمده " نه به دلیل و درک اهمیت جهانی جنبش های آزادیبخش ملی بلکه از موضع نفی سوسیالیزم و موفقیت های قاطع و قدرت روز افزون آن در عرصه جهانی است .

باید نظر " راه کارگر " را به این نکته جلب نمود که سیر و سرانجام رهبری چین جز در این بیان موجز نمی تواند خلاصه شود که :

" مائوتسه تون ، که در آغاز بیشتر یک رویاگرای دهقان بود ، در انجام کار را با خصلت یک امپراطور درراس پایان بخشید " (۱۶)

و در حقیقت باید گفت که این تسلط شوونیسم و عظمت طلبی بود که رهبری چین را در موضع مقابله با سوسیالیسم موجود قرار داد و آنها کوشیدند این تعامیل طبقاتی را تدریجا به منحطترین شکل خود تئوریزه کنند .

به این ترتیب اگر مائوئیسم (در کسوت تئوری های " سوسیال امپریالیسم " و " سه جهان ") کار را با دادن " جایگاه اول " به تضاد میان خلق های تحت ستم

(۱۳) (۱۴) تقویت و همبستگی و وحدت نظر و پیشروی به سوی موفقیت های بیشتر :
له دو ان صفحه ۱۴

(۱۵) نشریه " راه کارگر " شماره ۳۳ مقاله راه رشد غیر سرمایه داری (توضیحات داخل پرانتز از نشریه است)

(۱۶) ویتنام ۸۵ - نگوین خاکوین - صفحه ۵۷

و امپریالیسم ، آغاز کرد و عاقبت به نفی سوسیالیسم واقعا موجود و تقابل با آن رسید " راه کارگر " با پذیرش سوسیالیسم موجود در حرف نقش و توانمندی جهانی همین سوسیالیسم را در عمل نفی نموده و همچون مائوئیسم اوائل سال های ۶۰ به همان حکم مقدر " تضاد عمده " گردن می نهد !
قدر مسلم این است که " راه کارگر " به این مسئله کاملا بی توجه مانده است که در پس " تضاد عمده " چه درک خرافه آلود و منحرفی از ماهیت و محتوای دوران کنونی نهفته است :

" صدرمائو بارها به ما آموخته است که ما هنوز در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری هستیم " (۱۷) و بعد از مرگ لنین تغییرات بزرگی در اوضاع جهانی بوقوع پیوسته است اما دوران تغییر نکرده است " (۱۸)
مائوئیسم با انکار چرخش تاریخ پس از انقلاب اکتبر ، نقش عظیم این انقلاب و چگونگی چرخش دوران و آغاز تغییر جهان را نادیده می گیرد و این در حالی است که لنین به صراحت می گوید :

" برای روسیه چنین پیش آمد که هنگام چرخش تاریخ از امپریالیسم به انقلاب کمونیستی ، تندترین پیچ های تاریخ را ناظر بوده و به طرزی بس حاد و دردناک آن را بگذراند . " (۱۹) و " ما حق داریم به خود ببالیم که سعادت شروع ساختمان دولت شوروی و بدین وسیله شروع دوران نوین در تاریخ ، دوران سلطه طبقه نوین ، که در کلیه کشورهای سرمایه داری ستمکش است ، و همه جا به سوی زندگی نوین به سوی پیروزی بر بورژوازی ، به سوی دیکتاتوری پرولتاریا ، به سوی خلاصی انسانیت از یوغ سرمایه و جنگ های امپریالیستی گام برمی دارد ، نصیب ما شده است " (۲۰)

" راه کارگر " و مسئله بحرانهای عمومی سرمایه داری :

متد " راه کارگر " در توضیح مراحل بحران های عمومی سرمایه داری نیز با بیشترین بدترین اغتشاش فکری توأم است " راه کارگر " ، " تضاد عمده " در دوره اول بحران عمومی سرمایه داری را تضاد میان امپریالیست ها می داند و می نویسد
" دوره اول که با پیروزی انقلاب اکتبر آغاز می گردد و برای نخستین بار یک دولت کارگری را به قدرت می رساند ، این دوره تا انفجار دومین جنگ جهانی ادامه دارد و تضادی که در این دوره عمده است ، و یا به عبارت دیگر تضادی که تضادهای دیگر تحت الشعاع آن قرار می گیرند و از آن اثر می پذیرند ، تضاد میان قدرت های امپریالیستی است " (۲۱)

و در همان حال می گوید :
" انقلاب اکتبر با بهره برداری از همین تضاد میان قدرت های امپریالیستی به پیروزی می رسد . " (۲۲)
اینجاست که آشفتگی فکری " راه کارگر " در تبیین بحران عمومی ظاهر می گردد .

- (۱۷) (۱۸) چند سند از جنبش کمونیستی جهانی برای مطالعه اوضاع جهانی - از گزارش چوئن لای به کنگره دهم - اوت ۱۹۷۳
(۱۹) وظایف عمده این ایام - مجموعه آثار لنین - صفحه ۶۰۴
(۲۰) به مناسبت چهارمین سالگشت انقلاب اکتبر - مجموعه آثار لنین - صفحه ۸۲۳
(تاکیدات داخل نقل قول از لنین است)
(۲۱) (۲۲) نشریه " راه کارگر " شماره ۳۱ مقاله راه رشد غیر سرمایه داری

چگونه می‌توان همین تضاد میان قدرت‌های امپریالیستی را که به زعم " راه کارگر " در جریان جنگ اول جهانی و قبل از انقلاب اکثر نیز وجود داشته است ، به مناسبت وجه مشخصه اصلی " دوره اول که با پیروزی انقلاب اکتبر آغاز می‌گردد " تلقی کرد ؟

" راه کارگر " به علت عدم درک ماهیت عصر کنونی ، و به نوعی امپریالیستی دانستن این عصر قادر به ارزیابی بحران‌های عمومی سرمایه‌داری در عصر ما (عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم) نبوده و بنا بر این نمی‌تواند به کنه و ماهیت این بحران‌ها پی ببرد . آنها ، عامل توضیح بحران‌ها را صرفاً در تجزیه و تلاشی سیستم رو به اضمحلال اقتصاد جهانی سرمایه‌داری جستجو می‌کنند بی آنکه نقش اساسی سوسیالیسم را در تشدید بحران‌ها و فرسودن و فروپاشی امپریالیسم در نظر بگیرند . بطور کلی آنچه در این زمینه می‌توان گفت این است که " راه کارگر " در پرداختن به بحران‌های عمومی سرمایه‌داری بکلی با موازین تحلیل مارکسیستی بیگانه است . در حالی که جنبش جهانی کمونیستی این مسئله را به دقت ارزیابی کرده است . بطوری که استالین در این زمینه می‌گوید :

بحران عمومی سیستم جهانی سرمایه‌داری در دوران جنگ اول ، بخصوص در نتیجه جدا شدن اتحاد شوروی از سیستم سرمایه‌داری آغاز شد . این مرحله اول بحران عمومی بود . در دوران جنگ جهانی دوم ، بخصوص پس از آنکه کشورهای دموکراسی توده‌ای اروپا و آسیا از سیستم سرمایه‌داری جدا شدند ، مرحله دوم بحران عمومی گسترش یافت . بحران اول در دوران جنگ جهانی اول ، و بحران دوم را در دوران جنگ جهانی دوم باید به مثابه مرحله تکامل بحران عمومی سرمایه‌داری جهانی بررسی کرد و نه به مثابه بحران‌های مستقل و جداگانه و غیر مربوط به هم . آیا بحران عمومی سرمایه‌داری تنها بحران سیاسی است یا تنها بحران اقتصادی ؟ نه این است نه آن . این بحران ، بحران عمومی است که هم شامل اقتصاد است و هم شامل سیاست ضامن روشن است که اساس آن از یک طرف تجزیه و تلاشی سیستم اقتصادی جهانی سرمایه‌داری است که پیش از پیش شدت می‌یابد و از طرف دیگر قدرت روزافزون اقتصادی کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ، چین و سایر کشورهای دموکراسی توده‌ای است که از سیستم سرمایه‌داری جدا شده‌اند " (۲۳)

بخورد ' راه کارگر ' با مهمترین و جدیدترین عوامل عصر ما و نتایج حاصله از آنها .

از متد انحرافی " راه کارگر " در ارزیابی ماهیت و مراحل بحران‌های عمومی سرمایه‌داری که بگذریم ، در مورد مهمترین مسائل و تغییرات جهانی نیز ذهنیت " راه کارگر " آکنده از پیشداوری و انحراف است و کاملاً مواضع ملموس و روشنی ارائه نمی‌دهد . قبل از ورود به بحث خوب است به توضیحات لهدوان در این زمینه مراجعه کنیم :

لهدوان در توضیحات خود پیرامون بیانیه " گردهمایی احزاب کمونیستی و کارگری نوامبر ۱۹۶۰ " می‌گوید :

" این بیانیه مهمترین و جدیدترین عوامل عصر ما را به طریق زیر بیان می‌کند :

- ۱ - به دنبال کسب موفقیت‌های قاطع سوسیالیسم در عرصه جهانی ، سیستم سوسیالیستی جهانی به عامل تعیین کننده‌ای در توسعه جامعه بشری تبدیل می‌گردد . سیستم سوسیالیستی و نیروهای انقلابی که علیه امپریالیسم برای گذار سوسیالیستی

(۲۳) اقتصاد سیاسی - استالین - صفحه ۹۰

جامعه مبارزه می‌کنند ، محتوای اصلی سمت اصلی و خصوصیت اصلی توسعه تاریخی جامعه را تعیین می‌نماید . امپریالیسم با تمام گوش‌هایی که می‌نماید ، نمی‌تواند پیشرفت تاریخی را متوقف سازد . بنای محکمی برای ادامه پیروزی‌های قاطع سوسیالیسم تدارک گردیده است . پیروزی کامل سوسیالیسم قطعی است .

۲ - سیستم مستعمراتی امپریالیسم تحت فشار جنبش‌های رها بیخ‌ش ملی ، سریعاً تلاشی می‌گردد . فروپاشی کامل مستعمرات امری اجتناب‌ناپذیر است .

۳ - بحران عمومی سرمایه‌داری ، وارد مرحله جدیدی گردیده است . اولین مرحله آن به هنگام ظهور اتحاد جماهیر شوروی در یک ششم پهنه جهان و در جریان شکست سیستم امپریالیستی پدیدار گردید ، دومین مرحله با پا به عرصه گذاشتن سیستم سوسیالیستی ظاهر گردید . اکنون ، مرحله جدید بحران عمومی در شرایط مبارزه بین دو سیستم در حالی که تعادل نیروها بیش از پیش به نفع سوسیالیسم در تغییر است ، پدیدار می‌گردد . تضادهای عمیق امپریالیسم بیش از پیش حدت یافته ، مبارزه در راه صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز شدیداً توسعه یافته و جنبش انقلابی در راه استقلال ملی دموکراسی و سوسیالیسم هر روز در حال گسترش است .

۴ - امپریالیست‌ها بسرگردگی امپریالیسم آمریکا به منظور اجتناب از خطر نابودی ارتجاعی‌ترین سیاست‌های اقتصادی و سیاسی را در داخل و خارج کشور خویش در پیش گرفته‌اند . مانند : توسعه سریع سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری انحصاری - دولتی ، استثمار و غارت شدید طبقه کارگر و توده‌های مردم ، نظامی کردن اقتصاد ، فاشیستی‌کردن (فاشیستیزاسیون) رژیم‌های سیاسی ، ایجاد بلوک‌های متجاوز نظامی تجدید تسلیح همه جانبه و تدارک برای جنگ ، سرکوب جنبش‌های آزادیبخش ، گوش به هر وسیله برای به بند کشیدن مجدد کشورهای که به تازگی استقلال خود را بدست آورده‌اند و غیره . اما سیاست اصلی امپریالیست‌ها تدارک یک جنگ جدید است .

۵ - واقعیتی که در عرصه بین‌المللی می‌گذرد ، گویای آن است که تعادل نیروها بطور بنیادی به نفع سوسیالیسم بیش از پیش تغییر نموده و امکان واقعی اجتناب از جنگ جهانی پدیدار گشته است . امروزه ، شرایط بسیار مساعدی برای مبارزه در راه دفاع از صلح بوجود آمده و می‌توان از وقوع جنگ جهانی جلوگیری نمود و صلح را حفظ کرد . جنگ جهانی دیگر یک سرنوشت محتوم نیست . گمونیست‌ها باید اهمیت زیادی برای این عوامل جدید قائل گردند تا بتوانند برخورد صحیحی با مسائل مهم عصر ما یعنی صلح استقلال ملی ، سوسیالیسم بنمایند .

در تجزیه و تحلیل عوامل جدید ، بیانیه نه فقط بر محتوای اصلی عصر ما یعنی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تأکید ورزیده ، بلکه همچنین بطور روشنی پروسه تحولات جوهر این گذار را تعریف می‌نماید . در عصر ما " گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم ، نه یک پدیده تصادفی و غیر مترقبه و نه یک توسعه منظم و عادی ، بلکه نتیجه مبارزه بین دو سیستم سرمایه‌داری و سوسیالیسم ، انقلاب‌های سوسیالیستی و رها بیخ‌ش ملی ، سرنوشتی امپریالیسم و تلاشی سیستم مستعمراتی است از اینرو گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم ، یک پروسه مبارزه انقلابی ، یک مبارزه طبقاتی در مقیاس ملی و جهانی است . " (۲۴)

" راه کلرگر " چگونه می‌تواند صحت نکات پنجگانه‌ای را که له‌دوان با استناد به بیانیه فوق‌الذکر بیان کرده است مورد سؤال و تردید قرار دهد ؟ چگونه می‌توان با تکیه بر

(۲۴) تقویت و همبستگی و وحدت نظر و پیشروی به سوی موفقیت‌های بیشتر :

فرمول‌های مائویستی ، این مهمترین و جدیدترین عوامل عصر ما را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد ؟ چگونه می‌تواند بدون توجه به درک این عوامل جدید با مسائل مهم عصر ما یعنی صلح ، استقلال ملی ، دموکراسی و سوسیالیسم برخورد درستی داشته باشد ؟ " راه کارگر " چگونه می‌تواند ارتباط " موفقیت‌های قاطع سوسیالیسم در عرصه جهانی " و تغییر و تعادل جدید قوا به نفع سوسیالیسم و تبدیل نظام جهانی سوسیالیستی به عامل تعیین کننده را با جوهر و محتوای عصر ما یعنی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم نادیده بگیرد ؟

لنین در گزارش کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی می‌گوید :

" دومین فکر اساسی تزهای ما این است که در اوضاع کنونی جهان پس از جنگ امپریالیستی ، روابط متقابل میان ملت‌ها و نظام سیاسی جهان بطور کلی ، تابع مبارزه‌ای است که گروه کوچکی از ملت‌های امپریالیستی علیه جنبش شورایی و دولت‌های شورایی و به پیشگامی روسیه شوروی آغاز کرده‌اند . تا زمانی که این نکته را به خاطر نسیاریم ، نمی‌توانیم یک مسئله واحد ملی یا مستعمراتی را ، حتی اگر به دورافتاده‌ترین بخش جهان مربوط باشد به درستی مطرح کنیم . احزاب کمونیست چه در کشورهای پیشرفته و چه در کشورهای عقب مانده ، فقط در صورتی می‌توانند مسائل سیاسی را به درستی مطرح و حل کنند که این فرض را مبنای کارشان قرار دهند " (۲۵)

همان طوری که دیده می‌شود ، در اینجا لنین با وضوح درک روشنی از تضاد اصلی فرآیند کنونی جهان و نقش " جنبش شورایی " به " پیشگامی روسیه شوروی " را ارائه می‌دهد و بر مبارزه بین دو نظام به عنوان پایه و عامل تعیین کننده سمت تحولات دوران کنونی تاکید می‌کند . همچنان که در نوشته لنین به خوبی پیداست ، تعیین سمت عمده تحولات دوران نه تنها نافی نقش جنبش‌های آزادیبخش ملی نیست بلکه بدون درک آن نمی‌توان برخورد درستی با این جنبش‌ها نمود .

اکنون پس از گذشت بیش از ۶۰ سال از انقلاب کبیر اکتبر و پیدایش اردوگاهی نیرومند از کشورهای سوسیالیستی می‌توان به صحت ارزیابی لنین از اوضاع کنونی اطمینان حاصل کرد که می‌گوید :

" تاریخ جهان ، بیش از پیش تباین نظام کشورهای سوسیالیستی را که مداوم نیرومندتر می‌شوند ، با نظام امپریالیسم که آکنده از تضادهای آشتی‌ناپذیر ، ستم استثمار و شرارت است و دنیای کهنه‌ای است که محکوم به زوال قطعی است به طرز برجسته‌تر آشکار می‌سازد .

نظام سوسیالیستی همراه با تمامی نیروهای انقلابی که هم اکنون برای نیل به سوسیالیسم مبارزه می‌کنند تاثیر خویش را به مثابه عاملی تعیین کننده در تکامل جامعه بشر بیشتر نمودار ساخته است . وقایع تاریخی عصر ما همواره حقیقتی بزرگ را که استقلال ملی ، دموکراسی و سوسیالیسم ارتباط تنگاتنگ و نزدیکی دارند ، آشکارتر ساخته است . این حقیقت که از انقلاب اکتبر برخاسته است ، در دوره عظیم گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در مقیاس جهانی مدلل شده است .

(تلاش برای) بنای سوسیالیسم و کمونیسم در نظام‌های کشورهای سوسیالیستی ، مبارزه برای استقلال ملی و مبارزه طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان در کشورهای سرمایه‌داری ، سه جریان عظیمی هستند که بر روی هم موج فزاینده انقلابی نیرومند عصر ما را تشکیل می‌دهند . تلفیق این سه جریان و تشکیل یک قدرت جمعی جهت

تعرض به امپریالیسم از تمامی جوانب و با توسل به تمامی شیوه‌ها و وسائل آن را گام به گام عقب خواهد راند و تدریجا " به سقوط خواهد گشاند و نهایتا " شکست کامل آن را جهت کسب اهداف بزرگ عصر یعنی صلح ، استقلال ملی ، دموکراسی و سوسیالیسم تضمین خواهد کرد . این جریان ، اساس استراتژی‌ای است که از جنگ جهانی دوم با موفقیت بسیار بکارگرفته شده است و این در عصر ما بیان درخشان م - ل است .

تئوری‌ای انقلابی با خصلتی فوق‌العاده ستیزنده ، علمی و خلاق که نیروهای مادی عظیمی را برای دگرگون کردن تمامی جهان فراهم می‌آورد " (۲۶)

" راه کارگر " تا کی می‌تواند ، با ساده کردن و مبتذل کردن قضایا تا حد مثال عامیانه " تخم مرغ و حرارت " (۲۷) و بکارگیری ابداعات و جمله‌پردازی‌های مجرد فلسفی و مائویستی زیر عنوان‌های " عامل تعیین کننده " ، " نیروی عمده " (۲۸) و ... از برخورد صریح با نتایج حاصله از بحث مضمون اساسی دوران و ویژگی‌های آن در مرحله کنونی اجتناب ورزد ؟

" راه کارگر " و جریانات نظیر او ، باید دریابند که مسئله بر سر این نیست که : پس تکلیف " مبارزه طبقاتی و صف‌بندی مشخص نیروهای سیاسی " (۲۹) در داخل یک کشور چه می‌شود ؟ مسئله بر سر " طناب نجات " (۳۰) اردوگاه سوسیالیسم و از این قبیل اوهام و خیال‌هانسیست ! مسئله بر سر نفی کانون‌های خروشان مبارزه نیست مسئله این تصور عامیانه و ساده‌لوحانه نیست که " اگر حزب کمونیست پر افنخار ویتنام نمی‌توانست مبارزه انقلابی را در آن کشور سازمان بدهد ، از کمک‌های مادی و معنوی اردوگاه سوسیالیست کاری ساخته نبود و به راستی که هیچ کاری ساخته نبود " (۳۱)

مسئله جدل‌های اسکولاستیکی بر سر این مسائل بدیهی و بنیادی در مارکسیسم نیست که گویا پذیرش نکات پنجگانه به این معناست که امروزه کمونیست‌ها در کشورهای زیر سلطه باید نقش قانونمند تضادها و صف‌بندی‌های مشخص و ویژگی‌های ملی در هر کشور معین ، نقش تئوری ، نقش کار پیگیر و خلاق در میان توده‌ها و بسیج و سازماندهی آنها ، روانشناسی توده‌ها ، عامل وضعیت انقلابی و اتودینامیسم مبارزه طبقاتی و غیره و غیره را به هیچ‌انگارند .

نه ! هیچیک از این مسائل در بین نیست مسئله این است که " راه کارگر " با بینشی اساسا مائویستی می‌کوشد تا با تحریف نقش تضاد اساسی از تبیین دقیق مضمون و جهت عمده دوران کنونی سرباز زند و از این طریق مضمون پیشرونده عصر کنونی را تا حد مضمون عصر امپریالیسم تقلیل داده و به عقب کشد !

چنین بینشی نقش سوسیالیسم واقعا موجود را به عنوان مولود و آفریده تابناک پرولتاریای جهانی که در مرکز دوران ماقرار دارد نادیده گرفته و آن را به عنوان عامل تعیین کننده سمت تحولات جهانی در عصر ما که با انقلاب کبیر اکثر آغاز شده است نفی می‌نماید .

این بینش نقش روزافزون سوسیالیسم موجود را در فراهم کردن شرایط مادی و معنوی لازم برای بیداری بیشتر ، پیشروی بیشتر و سرانجام تضمین پیروزی جنبش‌های آزادیبخش ملی و غلبه خلق‌های مازز و پیروزمند بر سلطه امپریالیسم و نظام‌های ظالمانه و عقب‌مانده نفی می‌کند .

(۲۶) انقلاب اکثر و انقلاب ویتنام . - لهدوان - تروئشین صفحه ۲۰ و ۲۱
(۲۷) (۲۸) (۲۹) (۳۰) (۳۱) به مقاله تفسیر سازمان فدایی از مبارزه ضد امپریالیستی و انترناسیونالیسم پرولتاری (۲) - نشریه " راه کارگر " شماره ۲۶ مراجعه شود .

این بینش پایه و ضرورت عینی اتحاد سوسیالیسم واقعا موجود و جنبش‌های آزادیبخش ملی و مبارزه طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان در کشورهای سرمایه‌داری را که " بر روی هم موج فزاینده انقلابی نیرومند عصر ما را تشکیل می‌دهند " ، درک نمی‌کند . اتحادی که ضرورت آن " از انقلاب اکتبر برخاسته " و راه شکست و سقوط نهایی امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا را در جهت کسب اهداف بزرگ عصر ، یعنی صلح ، استقلال ملی ، دموکراسی و سوسیالیسم گام به گام هموارتر می‌کند این بینش نمی‌تواند درک کند که هرچه اتحاد سه نیروی فوق از پایگاه جهانی وسیع‌تر و گسترده‌تری برخوردار شود دورنمای تحقق اهداف بزرگ عصر ما ، ملموس‌تر و دستیابی به آنها آسان‌تر و مطمئن‌تر خواهد بود .

این بینش نمی‌تواند برتری ذاتی سوسیالیسم را در حل اساسی‌ترین مسائل زمان ما نسبت به سرمایه‌داری درک نماید و لذا قادر نیست قدرت روزافزون سیاسی ، اقتصادی نظامی ، فنی و فرهنگی سوسیالیسم را که هر روز بر حدت و شدت بحران عمومی سرمایه‌داری جهانی می‌افزاید مورد تصدیق و اعتراف قرار دهد .

بحرانی که از دوره جنگ اول به هنگام ظهور اتحاد جماهیر شوروی آغاز گردید و پس از پیروزی عظیم اتحاد شوروی بر فاشیسم و پیدایش نظام جهانی سوسیالیسم وارد مرحله دوم خود شد و سرانجام از نیمه دوم سال‌های پنجاه به بعد ، همراه با تلاشی نظام مستعمراتی امپریالیسم و بدون بروز یک جنگ جهانی وارد سومین مرحله خود شد در حال حاضر و هرروز بر عمق و شدت آن افزوده می‌شود و امپریالیسم دائما فضای حیاتی خود را تنگ‌تر یافته و هر دم بر ابعاد ستمگری و غارت خود می‌افزاید و این در حالی است که اردوی انقلاب جهانی و دژ مستحکم آن ، اردوگاه سوسیالیسم هرروز با تحرک و توانمندی بیشتری بر امپریالیسم ضربه می‌زند .

اردوگاه سوسیالیسم بی‌وقفه و دائم در حال پیشرفت و اعتلاست و در مجموع رشد بدون وقفه متوازن و بی‌بحرانی را پشت سر می‌گذارد اینک توان سوسیالیسم در اساسی‌ترین عرصه‌ها به پایه‌ای رسیده است که امپریالیسم آشکارا در برابر آن احساس عجز می‌کند . و در شرایط بهم خوردن تعادل قوا به سود سوسیالیسم . این نظام به عامل تعیین کننده‌ای در تکامل بشریت به ضامن بزرگ صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز به عامل بزرگ پیشبرد سیاست محدود ساختن سلاح‌های هسته‌ای به عامل بزرگ بازدارندگی صدور ضدانقلاب و حمایت همه جانبه و گسترده از جنبش‌های آزادیبخش ملّی تبدیل شده است . ابعاد عظیم حمایت‌ها و کمک‌های اردوگاه سوسیالیسم را باید از زبان رهبران اینگونه جنبش‌ها شنید و به اهمیت و نقش آن در پیروزی برای کسب آزادی و استقلال پی برد . لازم به یادآوری این امر بدیهی و مسلم نیست که اردوگاه سوسیالیسم بخودی خود باعث پیروزی انقلابات آزادیبخش ملی نمی‌شود ، بلکه نقش سوسیالیسم موجود این است که شرایط جهانی برای نضج این انقلابات و موجبات سوسیالیسم موجود این است که شرایط بیشتر این انقلابات را فراهم می‌سازد .

حیاتی برای تثبیت پیروزی حاصله و تعمیق بیشتر این انقلابات را فراهم می‌سازد . در شرایطی که اینگونه کشورها ، و حتی کوچکترین آنها ، خود را از تسلط اردوگاه امپریالیسم خلاص می‌سازند این کشورهای متحد سوسیالیستی‌اند که هم در برابر درنده‌خویی و تجاوز قهرآمیز امپریالیسم و تلاش پیوسته آن برای صدور ضدانقلاب و خفه کردن انقلاب کم و بیش نقش حائل و سدی را ایفاء می‌کنند و هم با انواع کمک‌ها و ارائه تحریکات لازم به یاری تثبیت پیروزی‌های خلق می‌شتابند . چنین است که پیروزی هر خلق شور و توانمندی دیگر خلق‌ها را برای درهم شکستن یوغ بردگی قرون و اعصار مضاعف می‌سازد و امواج عظیم مبارزه خلق‌ها بر دژ فروت امپریالیسم بیشتر می‌کوبد و اراده لایزال خلق‌ها برای کسب اهداف بزرگ صلح ، آزادی ،

استقلال ملی و سوسیالیسم عنایت می یابد .
 پیروزی خلق های ویتنام ، لائوس ، کامبوج ، آنگولا ، موزامبیک گینه بیسائو ،
 اتیوپی ، یمن جنوبی و ... در طی دهه اخیر نه تنها از توانمندی اردوگاه سوسیالیسم
 و از تحرک عظیم جنبش آزادیبخش خلق ها حکایت می کند ، بلکه به سهم خود عامل
 بزرگی در تقویت اردوی انقلاب جهانی و از جمله سوسیالیسم موجود بوده است .
 " بحران عمومی امپریالیسم در برابر حملات همه جانبه و مکرر انقلاب جهانی و
 تضادهای درونی رو به رشد خود نظام سرمایه داری عمیق تر می شود . شکست
 جنگ تجاوزکارانه ایالات متحده علیه ویتنام نقطه عطفی در مسیر نزولی و محتوم
 سردمداران امپریالیست ها و تاکیدی بر ضعف کامل نظام امپریالیستی است . علیرغم
 تلاش نیروهای ارتجاعی و توطئه های دیوانه وار و خیانت آمیز متعدد برای سرکوب
 جنبش انقلابی و فریب خلق ها ، چشم انداز گمنونی جهان نشان می دهد که سه
 جریان انقلابی فوق الذکر نیرویی به هم پیوسته و تعرض آمیز را تشکیل داده اند که به
 تدریج امپریالیسم را عقب رانده و آن را سرنگون خواهند کرد ، و جز به جز استعمار
 گهنه و نورا بر خواهند انداخت " . (۲۲)

مائوئیسم و آنارشیزم قدره درک سودمندی سیاست صلح و همزیستی مسالمت آمیز
 که در جهت مصالح اردوی انقلاب جهانی است نمی باشد . در حالی که امر دفاع از
 صلح و پیشبرد همزیستی مسالمت آمیز (در مناسبات بین دولت های با نظام اجتماعی
 مختلف) امری است که اردوی انقلاب جهانی در مجموع از آن سود می برد :

" امروزه ما در شرایط متفاوتی قرار داریم با توجه به تغییر تعادل قوا ، امکان
 واقعی برای جلوگیری از جنگ های امپریالیستی بوجود آمده است . اگرچه اردوگاه
 سوسیالیستی بقدر کافی رشد یافته است که امپریالیسم را در صورت شروع یک جنگ
 جهانی از صحنه گیتی محو گرداند ، ولی ما نمی خواهیم به امپریالیسم اجازه دهیم که
 چنین جنگی را شروع نماید . چرا ؟ برای اینکه مردم جهان خواستار صلح اند و از
 جنگ های تجاوزکارانه نفرت دارند . زیرا ما معتقدیم که توده های انقلابی جهان برای
 نابودی امپریالیسم به جنگ جهانی اجتناجی ندارند . زیرا در عصر ما با وجود
 اسلحه اتمی و هسته ای ، جنگ به طرز وحشتناکی مخرب است . اگر جنگ شعله ور
 بشود گرچه انقلاب سرانجام پیروز می گردد ولی ما در بنای جامعه جدید با مشکلات
 عظیمی روبرو خواهیم بود . بدین دلیل است که ما کمونیست ها در شرایط گمنونی به
 مبارزه برای صلح و دفاع از صلح و اجتناب از جنگ جهانی به مثابه مهمترین وظیفه
 استراتژیک برخورد می نماییم " . (۲۳)

" اما از نقطه نظر دیگر این وظیفه با نابودی امپریالیسم ارتباط ناگسستنی دارد . زیرا
 دفاع از صلح و مخالفت با جنگ جهانی به معنای مخالفت با بنیاد سیاست گمنونی
 امپریالیست ها می باشد . جلوگیری از یک جنگ جهانی جدید امپریالیستی برای
 امپریالیسم مشکلات فراوانی بوجود آورده تضادهای آن را تشدید نموده و شرایط
 مناسبی برای انقلابات ضد امپریالیستی و تقویت نیروهای کشورهای سوسیالیستی در
 تمام زمینه ها فراهم آورده است " . (۲۴)

(۲۲) انقلاب اکتبر و انقلاب ویتنام - له دوان - ترون شین - صفحات ۳۰ - ۳۱

(۲۳) (۲۴) تقویت و همبستگی و وحدت نظر و پیشروی بسوی موفقیت های بیشتر :

صفحه ۱۱ و ۱۲

این بینش نمی‌تواند نقش سوسیالیسم واقعا موجود را به عنوان ضامن بزرگ صلح و پیشبرد همزیستی مسالمت‌آمیز و در عین حال به عنوان پشتیبان بزرگ جنبش‌های آزادیبخش ملی و ضامن بزرگ پیروزی خلق‌ها درک نماید .

این بینش نمی‌تواند درک کند که همزیستی مسالمت‌آمیز مناسب‌ترین شرایط را برای مبارزات استقلال‌طلبانه در کشورهای وابسته ، مبارزات طبقاتی در کشورهای سرمایه‌داری و مبارزات ضدامپریالیستی در کشورهای در حال رشد بوجود می‌آورد .

این بینش نه تنها اقدام ، بلکه هرگونه اندیشه‌ای را در جهت درک این مهمترین مسائل و عوامل عصر ما ، درحکم ارتداد و انحراف می‌داند .

این بینش هیچ تلاشی برای درک همبستگی انترناسیونالیستی از خود نشان نمی‌دهد .

این بینش درکی از اهداف بزرگ عصر ما ، یعنی صلح ، استقلال ملی ، دموکراسی و سوسیالیسم ندارد و انترناسیونالیسم را با منافع تنگ‌نظرانه ملی می‌سنجد و آن را به مثابه عالیترین وظیفه کمونیستی درک نکرده و پرداختن به مفاهیم مشخص آن را دون‌شان خود می‌داند ! .

این بینش نه تنها دفاع از بزرگترین حقایق عصر ما را وظیفه خود نمی‌بیند ، بلکه خود را در مخالفت با آن متعهد می‌یابد !

جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در دوران ما

تفکر ماوراء چپ نمی‌تواند نقش و وظیفه کمونیست‌ها را در کشورهای زیر سلطه به منظور رهبری و ارتقاء مبارزات خلق‌ها در جهت اهداف بزرگ عصر ما درک نماید . چرا که درک آن وظایف مستلزم ارزیابی نیروهای محرکه ، خصلت و امکانات جنبش‌های آزادیبخش ملی است که این نیز مسلما جدا از درک مشخصات عصر ما ممکن نخواهد بود .

این تفکر ، تصور روشنی از اتحاد استراتژیک پرولتاریا و خرده‌بورژوازی به مثابه اتحادی ضروری و تاریخی ندارد و درک نمی‌کند که پایه این آموزش اساسی از مارکس است . مارکس با کشف نقش تاریخی - جهانی پرولتاریا و بویژه بر اساس آموخته‌ها و تجارب اخذ شده از انقلابات ۱۸۴۸ (که طلوع عصر تازه‌ای را بیان می‌کرد) از این مسئله اساسی بوضوح سخن می‌گوید که دیگر خرده‌بورژوازی و دهقانان از صورت ارتش ذخیره بورژوازی خارج می‌شوند و " پیشوای خود را در پرولتاریای شهری می‌یابند " (۳۵)

چرا که با تحلیل رفتن رسالت تاریخی بورژوازی ، این دیگر نه بورژوازی بلکه پرولتاریاست که باید همچون نجات‌بخش حقیقی پا به میدان نهد . لنین در ادامه و تکمیل همین آموزش مارکس است که در عصر امپریالیسم و سرانجام در اوضاع و احوال جهانی عصر نوین (بعد از انقلاب اکتبر) ، جنبش خلق‌های مستعمرات و نیمه‌مستعمرات را همچون نیروی ارزیابی می‌کند که بورژوازی جهانی در مبارزه طبقاتی‌اش با پرولتاریا قادر به بهره جستن استراتژیک از آن نخواهد بود . زیرا که مبارزه خلق‌ها در راه رهایی از سلطه امپریالیسم نه تنها با مضمون ملی و بورژوایی آن مشخص نشده ، بلکه به ناگزیر " بر علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم تغییر جهت خواهد داد " (۳۶)

لنین براساس چنین درک درخشانی است که ضرورت پشتیبانی اتحاد شوروی و نیز پشتیبانی کمونیست‌ها از جنبش‌های خلقی و ملی - انقلابی در هر کشور معین را مورد تأکید قرار می‌دهد و این اعتقاد را بیان می‌کند که:

" همه جنبش‌های ملی مستعمرات و خلق‌های ستم‌کش از روی تجربه تلخ خود یقین حاصل می‌نمایند راه نجات دیگری به جز پیروزی حکومت شوروی بر امپریالیسم جهانی وجود نداشته و این جنبش‌ها به ناگزیر " پیرامون جمهوری شوروی روسیه " مجتمع می‌شوند . "

حال بینشی که قادر به ارزیابی نقش خرده‌بورژوازی و درک توانمندی آن در انقلابات دموکراتیک ملی نیست می‌کوشد تا عجز خود را در شناخت امکانات تحول و ظرفیت تاریخی - عینی خرده‌بورژوازی با عبارات فریبنده " بحران مرزبندی جنبش چپ با خرده‌بورژوازی " لاپوشانی کند . در واقع این بینش به جای شناخت ریشه بحران عمیق خود ، مرزبندی " چپ آنارشیست " را با اصول و دستاوردهای جنبش کمونیستی ، به عنوان " بحران مرزبندی چپ با خرده‌بورژوازی " وانمود می‌کند .

بینشی که به هر حال همین خرده‌بورژوازی تحت ستم و ضدامپریالیست را " فاشیست " ، " مرتجع " ، " ضدانقلابی و " ضدخلق " می‌خواند و آن را متحد و همسو با امپریالیسم و سرمایه انحصاری قلمداد می‌کند هنوز نتوانسته است از فضای انقلابات بورژوازی کهن و به ویژه اوضاع و احوال قبل از انقلابات ۱۸۴۸ که دهقانان و خرده‌بورژوازی هنوز نیروی ذخیره‌ای برای بورژوازی به حساب می‌آمدند و بورژوازی در رأس آنها و به مثابه نجات‌بخش آنها یا به میدان می‌نهاد فراتر رود !

در هر صورت ، ناتوانی در درک ماهیت دوران کنونی ، ناتوانی در درک نقش اقشار زحمتکش غیر پرولتری را نیز الزاما به دنبال دارد . اقشاری که به نحوی روزافزون وارد عرصه زندگی سیاسی شده و در بستر مبارزات ضدامپریالیستی ضدانحصاری قرار گرفته و مسلما امر جهت دادن و تعمیق جنبه ضد سرمایه‌دارانه مبارزات آنها به عهده جنبش کمونیستی است .

دفاع پر حرارت از هژمونی پرولتاریا وقتی که با بی‌اعتنایی مطلق نسبت به تجربیات و شیوه‌های قانونمند کسب این هژمونی در شرایط سیاسی - اجتماعی مختلف و نیز عدم شناخت درجه ضعف و قدرت نیروهای مبارز غیر پرولتری و سطح خواست توده‌ها و سطح تکامل انقلاب همراه می‌شود ، جز به نفی هژمونی پرولتاریا و اتخاذ سیاست‌های همواره یکسان یعنی سیاست‌های آنارشیستی و سکتاریستی که موجبات دوری جستن توده‌ها از مواضع کمونیست‌ها را فراهم می‌سازد ، منجر نخواهد شد .

این بینش درک نمی‌کند وقتی که از عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و عصر مبارزه بین دو نظام اجتماعی متخاصم ، عصر پیروزی سوسیالیسم و تلاشی سریع امپریالیسم ، که از انقلاب اکتبر آغاز شده سخن می‌گوییم این در عین حال بدان معناست که امکانات عظیمی برای کلیه کشورهای زیر سلطه فراهم شده است تا بتوانند از کوره‌راه‌های پر مشقت بار تکامل سرمایه‌داری عبور کرده و در ارتباط و اتحاد با سوسیالیسم واقعا موجود به آزادی و استقلال ملی و سوسیالیسم دست یابند و این همان سمت نوین حرکت تاریخ پس از انقلاب اکتبر است که کمونیست‌ها نه تنها قانونمندی چنین عصری را درک می‌کنند بلکه با تمام نیرو در جهت آن می‌کوشند .

این بینش درک نمی‌کند که شرایط عصر ما به کشورهای تحت سلطه امکان می‌دهد که با احتراز از راه رشد سرمایه‌داری به سوسیالیسم دست یابند آنها همچنین درک نمی‌کنند که برای نیل به سوسیالیسم در این کشورها ، باید مقدمات پایه‌های عینی

و ذهنی لازم برای چنین گذاری از طریق به انجام رساندن وظایف انقلاب دموکراتیک ملی و تکمیل چنین روندی فراهم شده باشد . بدون تردید این یک خط سیر اجتناب‌ناپذیر و قانونمند است که آگاهانه باید در تسریع آن کوشید . اگرچه این مسئله قابل تردید نیست که به انجام رساندن قطعی و نهایی چنین روندی و امر گذار به مرحله سوسیالیسم جز با هژمونی پرولتاریا ممکن نخواهد بود ، اما باید به این حقیقت توجه داشت که در عصر ما ، رژیم‌هایی که دموکرات‌های انقلابی در راس آن قرار می‌گیرند تا حد معین و قابل توجهی قادرند در این راه پیشروی کنند (۳۷) و تا آنجا نیز که بیش می‌روند باید از حمایت کمونیست‌ها و پرولتاریا برخوردار گردند . (۳۸)

بینش ناسیونال - کمونیستی و خرده‌بورژوازی از آنجا که نمی‌تواند مسئله مرحله انقلاب را بر اساس وضعیت و ماهیت دوران کنونی درک نماید می‌کوشد تا این مسئله را همچون کلاف سردرگمی و صرفاً از طریق ساخت تولیدی در جامعه تبیین نماید ! چنین بینشی به ناگزیر " وابستگی " و " ساخت " را عیناً یکی می‌گیرد و وابستگی به لحاظ " تاریخی - تولیدی " را نه در مقیاس تاریخی - جهانی بلکه صرفاً در محدوده تاریخی - ملی درک میکند و حقیقتاً باید گفت که از ماهیت و نقش جهانی امپریالیسم و علل پیدایی نظام مستعمراتی و جوامع وابسته ، شناخت و اطلاع چندانی ندارد . این بینش علت عدم توسعه اقتصادی - اجتماعی و تحمیل راه رشد سرمایه‌داری را در این کشورها ، که مستقیماً و صرفاً حاصل تکامل داخلی نیروهای مولده و مناسبات تولیدی نبوده و از این رو شرایط کلاسیک سرمایه‌داری را فاقد می‌باشد ، نه در مقتضیات سلطه جهانی امپریالیسم بر این بخش از کشورها (از طریق وارد شدن این کشورها در نظام تقسیم کار تحمیلی و نابرابر امپریالیستی) ، بلکه مستقیماً و در درجه اول در بطن ساخت درونی هر یک از کشورها بطور منفرد جستجو می‌کند .

وجه دیگر این بینش این است که سوسیالیسم واقعا موجود را به عنوان عامل تعیین کننده سمت تحولات در عصر ما ، در نظر نمی‌گیرد و بنا بر این تاثیر آن را در امکان سمت‌گیری سوسیالیستی در این کشور به حساب نمی‌آورد .

بی‌جهت نیست که این بینش با دیالکتیک نازل و ساده‌پسند مثال " مرغ و حرارت " می‌کوشد تا سوسیالیسم را همچون عامل " خارجی " ، " فرعی " نسبت به فرآیند عمومی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تنها در محدوده‌های ملی - تاریخی و حریم مطلق یک کشور معین ارزیابی می‌کند و از این طریق نقش تعیین کننده این عامل اساسی را در مقیاس ملی و جهانی از اعتبار و مفهوم حقیقی و عینی آن تهی نماید !

این بینش نمی‌تواند درک کند که در عصر انقلابات بورژوازی ، جنبش‌های رهاییبخش ملی وجود داشتند (در بعضی از کشورهای اروپایی تحت سلطه مانند لهستان ، ایرلند و غیره) اما نقش و رسالت آنها چیزی جز از بین بردن موانع قرون وسطایی و تامین رشد بورژوازی جامعه نبوده است . زیرا که در آن عصر جز سمت‌گیری سرمایه‌دارانه امکان راه رشد دیگری وجود نداشت . تنها با آغاز عصر نوین یعنی عصر مبارزه بین دو نظام اجتماعی متخاصم است که کشورهای تحت سلطه در بستر یک

(۳۷) گزارش مربوط به تاکتیک‌های حزب کمونیست روسیه - مجموعه سخنرانی‌ها

لنین صفحه ۱۴۲ (۳۶) همانجا صفحه ۱۲

(۳۸) خطوط نظری این مسئله را لنین در سال ۱۹۲۰ در گزارش کمیسیون برررسی مسائل

ملی و مستعمراتی طرح کرده است . مجموعه سخنرانی‌ها لنین

ادامه زیر نویس در صفحه بعد

امکان نوین تاریخی قرار گرفته‌اند و قادرند راهی به جز راه رشد سرمایه‌دارانه را اتخاذ کنند. راهی که می‌تواند به سوسیالیسم تکامل پیدا کند.

عدم درک تاریخی - جهانی از مسئله "ساخت" و "وابستگی" در عین حال موجب آن می‌شود که مفهوم واقعی و جهات بارز اهمیت انقلاب دموکراتیک ملی به مثابه جزء مکملی از کل انقلاب پرولتاریای بین‌المللی درک نگردد. این در عین حال بدان معنی است که وقتی در کشورهای زیر سلطه، از سوسیالیسم سخن می‌گوییم، به شیوه قانونمند تحقق آن بی‌اعتنا باشیم. همچنین این امر بدان معناست که اهمیت انقلاب دموکراتیک ملی را به عنوان مقدمه ضرورتاً انقلاب سوسیالیستی در اینگونه کشورها درک نکنیم و در حقیقت سوسیالیسم را بخواهیم اما جهت فراهم ساختن پایه‌های عینی و ذهنی لازم برای آن، مبارزه نکنیم و به این ترتیب نه تنها خواست جمعیت عظیم زحمتکش غیر پرولتری، بلکه حتی خواست مبرم و مقدماتی پرولتاریا را نبینیم این واقعیت را نبینیم که طبقه کارگر و خلق‌های ستمدیده میهن‌مان تشنه پیشرفت اجتماعی و تشنه آزادی، دموکراسی و استقلال ملی‌اند. این واقعیت را نبینیم که چگونه نظام جهانی امپریالیسم به سد و مانعی بزرگ در راه تکامل اجتماعی ما تبدیل شده است و چگونه فقر و عقب‌ماندگی کشور ما را، ابعاد مضاعف بخشیده است.

این واقعیت را نبینیم که چگونه سودبری کلان انحصارات از اینگونه کشورها، وحشیانه‌ترین ابعاد ستم و فشار را بر خلق‌ها تحمیل کرده است و بالاخره این حقیقت را درک نکنیم که وقتی از انقلابات آزادیبخش ملی در عصر کنونی سخن گفته می‌شود، وظایف چنین انقلاباتی نه تنها در حوزه وظایف بورژوازی خلاصه نمی‌شود، بلکه علاوه بر وظایفی مانند کسب استقلال و امحاء روابط ماقبل سرمایه‌داری خصوصیت و جنبه ضدسرمایه‌دارانه وظایف چنین انقلاباتی نیز کاملاً باید مورد توجه قرار گیرند.

آیا در عصر ما می‌توان از پیشرفت اجتماعی و استقلال اقتصادی بدون سمت‌گیری غیرسرمایه‌دارانه سخن گفت؟ امروز دیگر اهمیت این سخن لنین به خوبی واضح شده است که گفته بود:

"کاملاً روشن است که جنبش اکثریت جمعیت جهان در نبردهای قریب‌الوقوع انقلاب جهانی، که در آغاز متوجه رهایی ملی بود، علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم تغییر جهت خواهد داد و شاید نقشی به‌مراتب انقلابی‌تر از آنچه ما انتظار داریم بازی خواهد کرد." (۴۰)

بی‌جهت نیست که انقلابات آزادیبخش ملی در عصر ما متحد عینی و اجتناب‌ناپذیر خود را در سوسیالیسم واقعاً موجود می‌یابد، و جداشدن از دایره تسلط اردوگاه امپریالیسم، نزدیکی به اردوگاه سوسیالیسم را به روندی احترازناپذیر تبدیل می‌سازد بی‌جهت نیست که صحنه پیکار ضدامپریالیستی در عین حال به صحنه پیکار میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری تبدیل می‌شود (جهت انتخاب دو نوع راه رشد ممکن: راه راه رشد سرمایه‌داری یا راه رشد غیر سرمایه‌داری)، چراکه امپریالیسم با انواع دسیسه و فریب و یا فرمیسیم بورژوازی می‌کوشد تا راه بردگی یعنی راه رشد سرمایه‌دارانه را به این کشورها تحمیل کند راهی که اساساً با منافع خلق‌ها، یعنی آزادی استقلال ملی، پیشرفت اجتماعی و سوسیالیسم کاملاً ستیز و مابینت دارد.

اینهمه شرایط و مشخصه‌هایی است که جنبش‌های آزادیبخش ملی در عصر ما را از

← آنچه مسلم است حمایت از دموکرات‌های انقلابی نمی‌تواند حمایت مشروط نباشد و این برنامه حداقل کمونیستی است که حدود و شرایط حمایت را مناسب با حرکت دموکراسی انقلابی تعیین می‌کند.

(۴۰) گزارش مربوط به تاکتیک‌های حزب کمونیست روسیه - مجموعه سخنرانی‌ها لنین

جنبش‌های آزادیبخش ملی در عصر انقلابات بورژوازی کهن جدا می‌سازد و آنها را به‌جز، مکمل و ارزشمندی از کل انقلاب پرولتاریای بین‌المللی تبدیل می‌سازد. حال باید دید چقدر موضع ضعیف ناشیانه و ساده‌لوحانه‌ای خواهد بود که اگر اولاً ضرورت و اهمیت چنین انقلاباتی را درک نکنیم، ثانیاً این انقلابات را به‌به‌سادگی مقدمه انقلاب سوسیالیستی، بلکه کاملاً معادل انقلاب سوسیالیستی (درک راست) و یا کاملاً معادل انقلاب بورژوائی (درک چپ) ارزیابی کنیم!

نکته مسلم در این میان این است که هم‌بیش‌راست‌وهم‌بیش‌چپ "شرایط و برنامه عمل و اهمیت و ابعاد تاریخی - جهانی چنین اشکالی از انقلاب را در نمی‌یابد و به سمت نتایج درخشان آن بکلی ناباور است."

وقتی که مقوله "ساخت" بطور مجرد و منتزاع از فرآیند مجموعه اوضاع جهانی مورد بررسی قرار گیرد، ارزیابی مرحله انقلاب نیز مشمول همین روش می‌شود.

بی‌جهت نیست که در عالم تجریدات از انقلابی سخن گفته می‌شود که به لحاظ شکل دموکراتیک است و به لحاظ ماهیت سوسیالیستی! (۴۱) وقتی که حل مسئله وابستگی و ساخت (علیرغم پیوستگی‌شان)، دو موضوع قابل تمایز تلقی نشده بلکه منطق برهم و یکسان در نظر گرفته می‌شود، بنا بر این بر اساس همین روش اسکولاستیکی، مراحل دموکراتیک و سوسیالیستی انقلاب نیز عیناً بر هم منطبق و به مثابه "شکل" و "ماهیت" معرفی می‌شوند.

این بینش با توسل به روش مکانیستی و مطلق کردن نقش عوامل ملی - تاریخی در توضیح "ساخت تولیدی" و "وابستگی" و ارائه درکی سطحی و یک‌جانبه از این مقولات انقلابات آزادیبخش ملی را در مضمون و ماهیت خود سوسیالیستی فله‌داد کرده و از این رو از مبارزه طبقاتی تنها مبارزه سوسیالیستی پرولتاریا و از مبارزه ضد - امپریالیستی تنها نابودی نظام سرمایه‌داری مسلط را در همان فاز اول انقلاب می‌فهمد و نتیجتاً بر این اساس فقط آن نیرویی را ضدامپریالیست می‌شناسد که قادر به نابودی سیستم مسلط تولیدی باشد!

"راه کارگر" عملاً یا پیروی از سیاست آنارشیستی (یا هیچ یا همه چیز)، مبارزات ضدامپریالیستی طبقه کارگر را نیز نه بر اساس مبارزه پرولتاریا و متحدینش علیه انحصارات بلکه بر مبنای مبارزه خرده‌بورژوازی و طبقه کارگر علیه یکدیگر درک نماید. طرح شعارهای سوسیالیستی و پیش‌ترس، ماهیت سکتاریستی و تفرقه‌افکنانه چنین سیاستی را به خوبی آشکار می‌سازد.

خلاصه کنیم:

این مشی با سیاست توافق پرولتاریا با متحدین خویش که هدفش بسیج تمامی نیروها علیه امپریالیسم و الیگارش‌های مالی است در تضاد آشکار قرار می‌گیرد و در نتیجه ضربات سنگینی به روند جنبش آزادیبخش خلقمان وارد می‌سازد که در عمل جز آنست که آسیاب امپریالیسم ریختن ثمری ندارد. به راستی که "راه جهنم با نیات خیرخواهانه نیز می‌تواند مفروش گردد." (۴۲)

(۴۱) نگاهی به مقالاتی که در رابطه با "رزمندگان" در سربات شماره ۲۵، ۲۸ و ۲۹... "راه کارگر" نوشته شده‌اند گویای این موضوع است که چگونه شعار "نابود باد سرمایه انحصاری وابسته، پایگاه اصلی امپریالیسم در ایران!" به‌سطور نابودی سیستم مسلط تولیدی در همان فاز اول انقلاب ایران نگاشته می‌شود!

(۴۲) تعبیر از لنین

دو برخورد با دموکراسی انقلابی

جنبش کمونیستی در برخورد با دموکراسی انقلابی در جنبش‌های آزادیبخش ملی، به این حقیقت مهم توجه دارد که اعتقادات دموکراتیک انقلابی به درجات مختلفی با التقاطی‌گری پندارگرایی‌های مذهبی، و تعصبات ناسیونالیستی آمیخته و آغشته است اما با این همه در پس همین ایده‌هاست که طیف دموکرات‌های انقلابی خواسته‌های خلقی و ضد سرمایه‌دارانه خود را بیان و منعکس می‌نمایند.

جنبش کمونیستی با تکیه بر انتقاد مستمر از جهات منفی و واپس‌گرای این سیستم تفکر، گرایش ضد سرمایه‌دارانه و مترقی آن را در چارچوب یک اتحاد منافع عینی مورد توجه و پشتیبانی قرار داده و پیوسته در تعمیق و تکامل آن می‌کوشد.

در شرایط تشدید بحران عمومی سرمایه‌داری و تغییر روزافزون تعادل‌قوا به سود سوسیالیسم، میدان عمل نیروهای دموکراسی انقلابی در کشورهای تحت سلطه دائماً وسعت بیشتری می‌یابد و امروزه نمونه‌های پیروزمند و واقعا موجود این پدیده دیگر به آنچنان واقعیت انکارناپذیری تبدیل شده است که جنبش جهانی کمونیستی نمی‌تواند از برخورد جدی و عمیق نسبت به آن بگذرد و وظایف خویش را در قبال این پدیده مهم مشخص نسازد.

اما جریان‌های ماوراءچپ، نه تنها شناختی از نقش دموکراسی انقلابی و خصالت‌ها و ماهیت طبقاتی و ایدئولوژیک آن در عصر ما ندارند، بلکه پایه سیاست خود را به جای همبستگی و اتحاد با دموکراسی انقلابی در تقابل و ستیز با آن می‌یابند.

آنها از درک این مسئله عاجزند که دموکرات‌های انقلابی، طرق مقابله با دسیسه‌های ارتجاعی و امپریالیستی و همچنین شیوه‌های تعمیق انقلاب را بطور مادرزاد نیاموخته‌اند و اصولاً این جریان بفرنج مبارزه است که آنها را با حقایق تکان دهنده‌ای مواجه ساخته و دموکرات‌های انقلابی نیز به حکم ماهیت طبقاتیشان از این حقایق می‌آموزند.

به واقع نمایندگان دموکراسی انقلابی قابلیت‌های ذهنی و گرایش نزدیک شدن به جنبش کارگری - کمونیستی و سوسیالیسم موجود را در کوران سخت مبارزات آزادیبخش ملی از خود ظاهر می‌سازند و اصولاً این مشخصه دموکراسی انقلابی در کشورهای زیر سلطه است که با عدم هراس از مبارزه پیگیر ضد امپریالیستی، موجبات تعمیق جنبه ضد سرمایه‌دارانه و خلقی انقلاب را به سود اکثریت وسیع زحمتکش فراهم می‌سازد.

آنچه مسلم است این است که تنها طی یک پروسه بفرنج و با بهره‌گیری از یک فضای مساعد ملی و جهانی است که نمایندگان دموکراسی انقلابی (در یک کشور معین) می‌توانند بر بسیاری از تزلزل‌های طبقاتی خود غلبه کرده و رادیکالیسم غیرپرولتریان را تا حد سمت‌گیری غیر سرمایه‌دارانه و همراهی با سوسیالیسم موجود ارتقاء بخشند. به عنوان مثال نوسانات و تکامل دید و برنامه‌های رهبرانی چون ناصر را در اوائل پیروزی انقلاب مصر و چند سال بعد از آن که مرحله تعمیق انقلاب فرا رسید می‌توان مورد توجه قرار داد.

البته سیر تحولات منفی و معکوس را در دموکراسی انقلابی نباید از یاد برد. چرا که می‌دانیم آنتی‌کمونیسم حربه‌ی خطرناک در دست ارتجاع و امپریالیسم بوده و جنبه‌های ارتجاعی و تزلزل‌های طبقاتی خرده‌بورژوازی را که از خصالت دوگانه آن ناشی می‌شود، زمینه‌ای کاملاً مساعد برای تهاجم خود می‌یابد و با انواع فشار و از جمله دامن‌زدن و تقویت این تزلزل‌ها، گاه موجبات وقفه‌های موقت و گاه شرایط سقوط و یا جداسدن و خیانت نمایندگان دموکراسی انقلابی از اردوی انقلاب را فراهم می‌سازد. باید اضافه کرد که جریان‌های افراطی چپ نیز، به نوبه خود در به شکست کشاندن

دموکراسی‌های انقلابی نقش خطرناکی بازی می‌کنند چرا که همسوئی و همگامی این جریانات با ارتجاع و امپریالیسم به گرایش‌های منفی مذکور دامن زده و تضادهای درون خلق را به سود امپریالیسم شدت می‌بخشد و امپریالیسم در به دام انداختن این جریانات و بهره‌برداری مستقیم و غیر مستقیم از وجود آنها معمولاً موفق بوده است .

• آنچه اصولاً در تصور گروه‌های آنارشیزم و افراطی نمی‌گنجد این است که اولاً حمایت فعال از مواضع ضد سرمایه‌دارانه و ضد امپریالیستی خرده‌بورژوازی بیش از هر چیز به سود پرولتاریاست و ثانیاً کمونیست‌ها جز با تکیه بر بسیج و سازماندهی مستقل طبقه کارگر نمی‌توانند روی پیشروی مستقل خود و تأمین فرصت‌های لازم در برابر خرده‌بورژوازی انقلابی حساب نمایند، چرا که ضعف جنبش کمونیستی عاملی است که به نوبه خود هژمونی مطلق خرده‌بورژوازی و اعمال فشار آن را بر روی کمونیست‌ها به دنبال دارد .

اما نکته مسلم این است که کمونیست‌ها ، علی‌الاصول نمی‌توانند اعمال فشارهای خرده‌بورژوازی را بهانه قرار دهند تا به وسیله آن راه از بین بردن ضعف جنبش مستقل خویش را در عدم حمایت از خرده‌بورژوازی جستجو کنند و از این طریق به دام توطئه‌های خطرناک امپریالیسم پانهند ! .

کمونیست‌ها نمی‌توانند و نباید مضمون روابط خود را با دمکراسی انقلابی برپایه مقابله به مثل و خصومت بنا کنند . امر کم و زیاد کردن جهات اتحاد و مبارزه در شرایط مختلف جز از بستر اتحاد منافع عینی با دمکراسی انقلابی نمی‌تواند بگذرد . اصولاً درک همین پایه اتحاد منافع است که کمونیست‌ها را علیرغم تلاش جریانات آنارشیزمی به ستیز و چالش علیه نیروهای دمکراسی انقلابی نمی‌کشاند .

در روند انقلاب خرده‌بورژوازی ممکن است تحت شرایط معین علیه کمونیست‌ها دست به اعمالی بزند و با شدت وضع مختلف ، نه تنها از همکاری با کمونیست‌ها سرباز زند ، بلکه امکان فعالیت مستقل و علنی را از آنها سلب کرده و حتی مجازات‌های زندان و اعدام را نسبت به کمونیست‌ها به موقع اجرا بگذارد .

اینها چیزهای خارج از انتظار نیستند . این موضوع در مصر دوران عبدالناصر در الجزایر (۴۳) (از همان دوران بن‌بلا) و یا در عراقی اتفاق افتاد و همواره در اینگونه رژیم‌ها امری محتمل است

اینها حقایق هستند که حتی " راه کارگر " قادر به انکارشان نیست :
" حکومت ناصر در عین حال صف مستقل کمونیست‌ها را تحمل نمی‌کند و به قلع و قمع آنها می‌پرداخت و تنها به شرطی حاضر به پذیرش همکاری با کمونیست‌ها شد که حزب کمونیست منحل‌گشته و در حزب سوسیالیست عرب مستحیل شود . " (۴۴)
اما " راه کارگر " از این اعترافات لفظی خود نسبت به این حقایق چه نتیجه‌ای می‌گیرد ؟ " راه کارگر " با دستاویز قرار دادن نقل قولی از لنین که گفته است :
" ... معنای این تعبیر آن است که ما ، به عنوان کمونیست‌ها ، جنبش‌های

(۴۳) حزب کمونیست الجزایر از همان زمان بن‌بلا در سال ۱۹۶۵ به دلیل برقراری سیستم تک حزبی غیر قانونی شد . در حال حاضر به جای حزب کمونیست الجزایر ، " حزب پیشاهنگ انقلابی سوسیالیستی " فعالیت می‌کند که آن هم غیر علنی است ، اما توسط دولت تحمل می‌شود . کمونیست‌ها و اعضای حزب در ارگان‌های توده‌ای فعالیت می‌کنند و کسی آنها را آزار نمی‌دهد . نشریات غیر علنی دیگری از جمله " انقلاب سوسیالیستی " و " صوت الشعب " نیز توسط حزب منتشر می‌شود .

آزادبخش بورژوازی را در مستعمرات فقط در صورتی باید حمایت کنیم و خواهیم کرد که آنها واقعا انقلابی باشند و نمایندگان آنها مانع از کار ما در آموزش و سازماندهی انقلابی دهقانان و توده‌های تحت استثمار نشوند. اگر این شرایط وجود نداشته باشد کمونیست‌های این کشورها باید با بورژوازی رفرمیست که قهرمانان انترناسیونال دوم نیز جزو آنانند مبارزه کنند. " (۴۴)
مدعی می‌شود که

" این درست است که کمونیست‌ها هرزومنی طبقه کارگر را شرط همکاری یا حمایت از نیروهای دموکراتیک ملی و بلوک‌های خلقی قرار نمی‌دهند لیکن آنها در هیچ موقعیتی به هیچ بیانه‌ای حق ندارند تحت شرایطی به این همکاری و حمایت بپردازند که این شرایط مانع از تلاش برای نامین هرزومنی پرولناریامی باشد " (۴۵)
اما این بر در مورد مثلا حکومت ناصر چگونه مصداق پیدا می‌کند؟ آیا ناصر واقعا مانع از فعالیت غلبی و مسقیم کمونیست‌ها در میان توده‌ها و تلاش آنها " برای " نامین " هرزومنی " پرولناریا شد ؟ پس چگونه است که " راه کارگر " به جای لزوم " حمایت فعال " از رژیم ناصر ، منارزه با چنین رژیمی را تحویز نمی‌کند ؟
اگر " راه کارگر " به کده گفته لندن توجه داشت باید مناسبت این نقل قول لندن را در می‌یافت و منظور عبارات او را که ناظر به شیوه برخورد کمونیست‌ها با بورژوازی ملی در کشورهای مستعمراتی و عقب‌مانده است ، اینگونه در مورد شیوه برخورد با حرده بورژوازی انقلابی معمم نمی‌داد .

لسن بدرستی معتقد بود که ناسونالیسم بورژوازی در برابر امپریالیسم تا حد معینی مترقی است . با در نظر گرفتن اینکه او معتقد بود :

" در اغلب موارد ، بورژوازی کشورهای زیر ستم ، اگرچه از نهضت ملی حمایت می‌کند ، اما با بورژوازی امپریالیستی در توافق کامل است . یعنی در مقابل تمامی نهضت‌های انقلابی و طبقات انقلابی متحد آن است " (جلد ۳۱ صفحه ۲۴۲) و بنا بر این او حق داشت که همکاری موقت انترناسیونال کمونیستی را با دموکراسی بورژوازی " در مستعمرات " و در کشورهای عقب‌مانده ، تا زمانی که بورژوازی ملی نقش واقعا انقلابی داشته و مانع فعالیت کمونیست‌ها (حتی در جنبه‌ترین شکل خود) در میان دهقانان و توده‌های زحمتکش نشود مورد ناکند و توجه قرار دهد . لنین در معنا با طرح شرایط معروفی (که در عبارت نقل شده از او آمده است) شیوه برخورد با بورژوازی ملی - انقلابی را از سوی برخورد با بورژوازی رفرمیست و سازشکار (و البته نه حرده بورژوازی انقلابی) متمایز و مشخص می‌سازد و این همان نکته‌ای است که " راه کارگر " حواسند است به سادگی از کار آن بگذرد .

" راه کارگر " بر اساس درک انحرافی خود از ماهیت طبقاتی و قابلیت‌های حرده بورژوازی انقلابی (و توده دهقانان) در انقلابات آزادیبخش ملی (که آنچه لسن بر اهمیت آن ناکند دارد) کوشیده است تا تفاوت میان ماهیت و شروط اتحاد موقت کمونیست‌ها با بورژوازی ملی - انقلابی را با ماهیت و شروط اتحاد استراتژیک پرولناریا و حرده بورژوازی سپهر و روستا نادیده انگارد . مخدوش کردن عبارت میان این دو گونه اتحاد است که " راه کارگر " را به اختراع منطقی می‌کشد که خود سر در عمل ، در توضیح مورد مثال‌های مطروحه در مورد ناصر و حزب بعث عراق ، در می‌یابد .

" راه کارگر " یا باید بگوید که اعمال فشارهای غیر دمکراتیک اینگونه حکومت‌ها از ماهیت ارتجاعی و ضدانقلابی آنها برخاسته و بنا بر این دیگر مسئله اتحاد منتهی بوده و مبارزه علیه اینگونه رژیم‌ها باید در دستور کار قرار گیرد و یا اینکه باید ماهیت انقلابی آنها را پذیرفته و به جای موکول کردن امر حمایت به جواز بورژوازی حق فعالیت برای کمونیست‌ها ضرورت اتحاد استراتژیک در مبارزه ضد امپریالیستی ، ضد سرمایه‌دارانه‌ای که اینگونه رژیم‌ها بدان گرایش داشته (بر خلاف بورژوازی ملی - انقلابی که فقط می‌تواند تا حد معینی در مبارزه علیه امپریالیسم یا فئودالیسم شرکت نماید) دریابد .

اما حقیقت این است که " راه کارگر " بر پایه درک محدود خود از دمکراسی (و آن هم در شکل سیاسی و صرفا بر اساس موازین بورژوازی) سلب یک رشته آزادی‌ها را توسط اینگونه حکومت‌ها دال بر ماهیت ضد دمکراتیک آنها تلقی نموده و جهت‌گیری ضد امپریالیستی ، ضد سرمایه‌دارانه خرده بورژوازی انقلابی را که مسلما از ماهیت طبقاتی این پدیده و دمکراتیسم انقلابی آن نشأت می‌گیرد عملانکار می‌نماید . در حالی که کمونیست‌ها به خود حق میدهند که علیرغم فقدان دمکراسی سیاسی بورژوازی که الزاما از ماهیت متفاوت اینگونه دمکراتیسم ناشی می‌شود (و بالاخره علیرغم محدودیت‌ها و اعمال فشارهای دمکراتیسم اخیر) به حمایت از محتوای مترقیانه و خلقی اینگونه رژیم‌ها بپردازند به همین جهت است که اگر فرضا یک رژیم بورژوا - رفرمیست بر اساس موازین دمکراسی بورژوازی حق فعالیت را از کمونیست‌ها سلب نکند این عامل نمی‌تواند پشتیبانی کمونیست‌ها را نسبت به چنین رژیمی الزام آور نماید . و این همان نکته‌ای است که " راه کارگر " بر اساس برداشت انحرافی خویش از گفته لنین در مرزبندی با انواع دموکراتیسم قادر به ارزیابی و درک آن نبوده است .

" راه کارگر " فکر می‌کند با مترقی دانستن این نوع حکومت‌ها در لفظ ، توضیح ماهیت آنها مسئله‌ای خاتمه یافته است و از این رو شناختی از محتوا و قانونمندی طبقاتی و سیاسی اجتماعی دموکراسی انقلابی در عصر ما و به ویژه در ارتباط با وضعیت کنونی جهان (که به آرایش و تناسب قوای معینی منتهی است) ندارد . اینکه " راه کارگر " مدعی مترقی بودن رژیم‌هایی از نوع رژیم ناصر می‌شود بر این اساس است که شرایط عینی مبارزه ضد امپریالیستی برای کسب استقلال ملی و توانمندی طبقاتی معین خرده بورژوازی انقلابی در عصر ما ، دیگر سمت‌گیری غیر سرمایه‌دارانه را بطور کلی به امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر تبدیل ساخته است بلکه مسئله اساسا از این زاویه مطرح می‌شود که اینگونه رژیم‌ها توانسته‌اند سرمایه‌داری را به " شیوه دمکراتیک و با تکیه بر مردم " جایگزین مناسبات فئودالی نمایند ! چنین تفکری مسلما این نکته را درک نمی‌کند که دمکراسی انقلابی بورژوازی از نوع کلاسیک ، دیگر عصر به سر آمده انقلاب‌های بورژوازی کهن تعلق دارد و انقلابات ضد امپریالیستی دموکراتیک در کشورهای زیر سلطه در عصر ما (و به ویژه در سومین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری) نقش دمکراسی انقلابی را به لحاظ عینی متحول ساخته و این پدیده وظایف نوینی را بر دوش خود حمل می‌کند .

" راه کارگر " به این مسئله کاملا بی‌توجه است که در عصر ما هیچ انقلاب آزادیبخش ملی نمی‌تواند به صرف از بین بردن مناسبات فئودالی (ولو به شیوه انقلابی) نیاز عینی و مبرم خلق‌های تحت ستم را نسبت به امر صلح آزادی ، استقلال ملی و پیشرفت اجتماعی پاسخگو باشد و اصولا ضرورت تامین همین‌اهداف اساسی است که احتراز از راه رشد سرمایه‌داری را برای نیروهای وابسته به دمکراسی انقلابی به امری ممکن و قابل حصول تبدیل می‌سازد .

"راه کارگر" در عالم تصورات و تجریدات ذهنی خود سعی دارد تا مضمون رژیم‌های دموکراتیک انقلابی را نه در چهارچوب موقعیت عصر کنونی و وضعیت فعلی توازن قوا بین دو نظام جهانی سوسیالیسم و سرمایه‌داری (که الزاما قابلیت پدیده فوق را برای اتخاذ راه رشد غیر سرمایه‌داری ایجاد می‌کند) بلکه در همان چهارچوب راه رشد سرمایه‌دارانه یعنی راه اسارت و بردگی خلق‌ها قابل بررسی بداند!

بی‌جهت نیست که "راه کارگر" تناقض میان "ضدامپریالیستی - خلقی" بودن یک رژیم و عدم امکان راه رشد غیر سرمایه‌دارانه را یکجا در تئوری خود جمع نموده و مسئله اعمال فشارهای غیر دموکراتیک رژیم‌هایی از نوع اخیر را همچنان در چهارچوب یک نوع دمکراسی صرفا بورژوازی مورد ارزیابی قرار می‌دهد!

به هر حال، "راه کارگر" برای توجیه تناقض‌گویی‌های مکرر خود به دستاویزهای مختلف متوسل می‌شود. از یک سو مسئله اعمال غیر دموکراتیک رژیم‌های مورد بحث را دلیل اساسی برای درپیش گرفتن سیاست عدم حمایت نسبت به چنین رژیم‌هایی به حساب می‌آورد و از سوی دیگر برای توجیه اینگونه اعمال از جانب رژیم‌هایی از نوع رژیم ناصر و یا رژیم بعث عراق (در گذشته) مسئله را تا حد سوء تفاهماتی مانند سرکوب "کمونیست‌های منفرد" و جدا از توده که مسلما سرکوب آنها از نظر "راه کارگر" همان اعمال فشار بر طبقات و اقشار انقلابی نمی‌تواند باشد، کم اهمیت جلوه می‌دهد. ولی ما می‌پرسیم آیا وقتی که در حکومت خرده‌بورژوازی حزب بعث "نه تنها کمونیست‌ها و دموکرات‌ها، بلکه توده‌های سازمانی وابسته به حزب بعث در این تشکیلات نیز از حقوق و آزادی‌های دموکراتیک خود بی‌بهره می‌مانند" (۴۶) و یا هنگامی که "انتظار می‌رفت که در جریان مذاکرات با احزاب سیاسی جهت تشکیل یک جبهه واحد ملی و پس از تشکیل چنین جبهه‌ای اقدامات غیر دموکراتیک و انواع سرکوب و ترور علیه کمونیست‌ها و سایر نیروهای دموکراتیک متوقف شود، اما دیدیم که این انتظارات - هرچند به حق - بسیار دور از واقعیات بود" (۴۷)

آیا این بدان معنی نیست که اعمال فشار بسیار فراتر از آن بوده است که بخواهیم از "کمونیست‌های منفرد" و "غیر منفرد" سخن بگوییم و تأثیرات سوء اینگونه روش‌های غیر دموکراتیک را بر کل حیات سیاسی توده‌ها و روند انقلاب نادیده انگاریم؟ با این حال چگونه است که "راه کارگر" رژیم بعث عراق را در آن سال‌ها (علیرغم متد ارزیابی‌اش) فاشیست و ضدخلق اعلام نمی‌کند؟

"راه کارگر" با طرح این مسئله که حزب کمونیست عراق برای اینکه با رژیم خرده‌بورژوازی ضدامپریالیست عراق درنیفتد لکه مسلما "راه کارگر" درافتادن و مبارزه را با چنین رژیم‌هایی درست می‌داند (و موضع آن را در برابر امپریالیسم و ارتجاع منطقه تضعیف ننماید، ناچار شد در راه حقوق و آزادی‌های دموکراتیک مبارزه نکند و در برابر این حقوق تنها به انتقاد از رژیم بعث بپردازد... (۴۸) آشکارا نشان می‌دهد که علیرغم ضدامپریالیست و خلقی دانستن چنین رژیمی به جای درپیش گرفتن سیاست اتحاد و انتقاد، نسبت به آن همان سیاست "درافتادن" یا "مبارزه و افشاکاری" را تجویز می‌کند!

"راه کارگر" تفاوت میان دوگونه سیاست، یعنی "اتحاد و مبارزه" در برابر نیروهای دوست و "مبارزه و افشاکاری" در برابر نیروهای دشمن را مطلقا در نمی‌یابد.

(۲۶) برای بحث در مورد سرکوب در عراق - صفحه ۹. (۲۷) همانجا - صفحه ۷. "منها" لازم است به اصلاح "راه کارگر" برسانیم که "منها" وسیع و باز است و تعقیب کمونیست‌ها ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۱ جریان داشت که طی آن انواع ترور و شکنجه‌ها بر یک لفظ غلطی چون (بالم گزارش) (ملبر) راه ما مطرح می‌ورده، بکار گرفته می‌شد. این جمله شامل ربودن، ترور و شکنجه، بعضی اراغها، کینه، مرکزی و دفنوساسی حزب شامل حزب کمونیست عراق و کادراهای برجسته، خزی و دهها کمونیست و هواداران آنها می‌شد. تمام این بگرویدها بدون هیچ دلیل سیاسی و شرعی است که حزب بعث طبق اصول و مقرراتی منعی بر سر تن بر نهد. گذشته ها اعلام کرده بود، صورت می‌گرفت - برای متوقف ساختن ترور و سرکوب در عراق - صفحه ۷. (۲۸) همسهم ۲۵ - شریه "راه کارگر".

" راه کارگر " همچنین مطرح می‌کند که اگر این نوع حکومت‌ها سرکوب هم می‌کردند به واسطه سرمایه‌دارانه نبودن ساخت چنین جوامعی مسئله چندان مهمی نمی‌توانست باشد. درحالی که ساخت جامعه ایران سرمایه‌داری و طبقه اصلی آن نیز پرولتاریاست و بنا بر این مساله در اینجا ماهیت دیگری دارد! اما " راه کارگر " پاسخ نمی‌دهد که چگونه ممکن است تاثیر اعمال غیر دمکراتیک این نوع رژیم‌ها بر روند انقلاب دمکراتیک ملی در مصر و عراق و الجزایر یک چیز باشد و در ایران چیز دیگر. آیا مگر روند انقلابات آزادیبخش ملی و نیروهای وابسته به آن در ایران از قانونمندی ماهیتا متفاوتی پیروی می‌کنند؟ آیا ساخت سرمایه‌دارانه جامعه ما و وجود پرولتاریا به عنوان طبقه اصلی در ایران می‌تواند امکان واقعی روی کار آمدن یک حکومت ضدامپریالیست و خلقی را بکلی منتفی کرده باشد؟!

آیا روابط سرمایه‌دارانه در ایران سبب شده است که خواست حداقل پرولتاریا به عنوان طبقه اصلی با خواست حداکثر آن منطبق شده و انقلاب ضدامپریالیستی - دموکراتیک، ضرورت قانونمند خود را از دست بدهد؟

درواقع " راه کارگر " به بهانه تجریداتی مانند " ساخت " و " طبقه اصلی "، عملا برای جنبش آزادیبخش ملی در ایران، ماهیت سوسیالیستی قائل است و از این رو از یک رژیم خرده‌بورژوازی همان سوسیالیسم و تامین خواست حداکثر پرولتاریا را تقاضا می‌کند!

" راه کارگر " در ادامه تحریفات خود، از پاره‌ای بیانات استالین در مقاله " مسئله ملی " و از جمله این سخن او که می‌گوید:

" گاهی اتفاق می‌افتد که نهضت ملی پاره‌ای از کشورهای مظلوم با منافع مترقی پرولتاریایی تصادم " (۴۹) نموده و " در چنین مواردی سخنی هم از کمک نمی‌تواند در میان باشد " (۵۰) استناد کرده و به این نتیجه می‌رسد که:

" ارزیابی مبارزه ضدامپریالیستی نه صرفا از زاویه نفی امپریالیسم بلکه از زاویه اتحاد با پرولتاریا مطرح می‌گردد " (۵۱) و " بنا بر این کسانی که در ارزیابی جنبش‌های ملی و طبقات اجتماعی و نیروهای سیاسی از این اصل عدول می‌کنند و صرفا درگیری با امپریالیسم را معیار قرار می‌دهند، اصول تحلیل طبقاتی مارکسیستی - لنینیستی را نادیده می‌گیرند و از موضعی غیر از موضع پرولتاریا به ارزیابی نیروهای سیاسی می‌پردازند. " (۵۲)

اینجا نیز " راه کارگر " نظر استالین را به گونه‌ای برمی‌گرداند که گویا در عصر ما اینجس‌های ملی‌ای می‌توانند وجود داشته باشند که علیرغم " نفی امپریالیسم " با منافع جنبش پرولتری نیز در ستیز افتاده و اگر مینا رانه صرفا " نفی امپریالیسم " که منافع پرولتاریا بدانیم چنین جنبش‌هایی از نظر استالین غیر قابل حمایتند! و اصولا بر اساس چنین برداشتی از مسئله است که " راه کارگر " این معیار استالین را که می‌گوید:

" سخن ما در اینجا در باب مساعدت به چنان نهضت‌های ملی است که باعث ضعف و سرنگونی امپریالیسم شود، نه آنکه سبب استحکام و ابقای آن گردد (۵۳) "

(۴۹) (۵۰) مسائل لنینسم - جلد اول صفحه ۸۸

(۵۱) (۵۲) نشریه " راه کارگر " شماره ۵۹ - مقاله ملاحظاتی درباره مبارزه ضد -

امپریالیستی

(۵۲) مسائل لنینسم - جلد اول صفحه ۸۹

معیاری طبقاتی و پرولتاریایی برای مرفی دانستن اینگونه جنبش‌ها نمی‌شناسد |
 "راه کارگر" به این مسئله کاملا بی‌توجه است که استالین با طرح این مطلب که :
 "حقوق ملل یک موضوع منفرد و مستقل نبوده ، بلکه جزئی است از مسئله کل
 انقلاب پرولتاریایی و این جزء مطیع کل بوده و از نقطه نظر کل باید به آن نگاه کرد
 (۵۴) اولاً نقش جنبش‌های ملی را در چارچوب موقعیت دوران کنونی ، مورد توجه
 قرار می‌دهد و ثانیاً در ارتباط با همین مقتضیات دوران است که "مفهوم مساعدت" از
 نهضت‌های ملی که باعث ضعف و سرنگونی امپریالیسم "می‌گردند ضرورت و روشنی
 خود را باز می‌یابند . گماینکه استالین برای تبیین همین مسئله ، به شیوه برخورد
 مارکس با جنبش‌های ملی (در دورانی متفاوت) اشاره نموده و می‌افزاید :
 "مارکس در سنوات چهل قرن گذشته طرفدار نهضت ملی لهستانی‌ها و مجارها
 و علیه نهضت ملی چک‌ها و اسلاواک‌های جنوبی بود چرا ؟ برای اینکه در آن زمان
 چک‌ها و اسلاواک‌های جنوبی "ملل مرتجع" و در اروپا "مقدمه‌الجیش روسیه" و
 پشاهنگ حکومت مطلقه بودند . در صورتی که لهستانی‌ها و مجارها "ملل انقلابی"
 بودند که ضد حکومت مطلقه مبارزه می‌کردند . برای اینکه کمک به نهضت ملی چک‌ها و
 اسلاواک‌های جنوبی ، کمک غیر مستقیم به تزاریسم یعنی خطرناک‌ترین دشمن نهضت
 انقلابی در اروپا بود" (۵۵)

پس باید دید استالین چگونه با تاکید بر صحت روش مارکس (در دورانی که
 جنبش‌های بورژوازی مرفی پیشگامان تحولات تاریخی در کشورهای مقدم اروپا بودند)
 بر موارد جداگانه‌ای از جنبش‌های ملی که بیانگر تضاد جزء با کل ، یعنی سمت تحولات
 عمومی و بالنده جهان در گذشته بود ، هوشمندانه انگشت می‌نهد و همان روش
 مارکس را در عصری که مضمون اساسی آن نابودی امپریالیسم و پیروزی سوسیالیسم در
 مقیاس جهانی است بکار بسته و فقط جنبش‌هایی را در راستای تحولات انقلابی عصر
 حاضر و درخور "مساعدت" می‌داند که "باعث ضعف امپریالیسم شود نه آنکه سبب
 استحکام و ابقای آن گردد ."

هم‌لین و هم استالین ، "تقاضاهای جداگانه دموکراسی منجمله حق حاکمیت
 بر سر نوشت را" در ابعاد یک‌دوران به مثابه جزئی از "نهضت عمومی دمکراتیک جهان
 (اکنون : نهضت عمومی سوسیالیستی) " (۵۶) ارزیابی می‌کنند و برخلاف "راه
 کارگر" هرگز نمی‌توانند اولاً بین ضدامپریالیست بودن یک جنبش ملی با "منافع ترفی
 نهضت پرولتاریایی" تضاد و برخوردی قائل شده و ملاک حرکت اینگونه جنبش‌ها در
 جهت تضعیف و سرنگونی امپریالیسم را بکلی جدا از منافع جنبش کارگری و بطور
 انتزاعی مورد بررسی قرار دهند و ثانیاً هم‌لین و هم استالین هنگامی که از مسئله
 تضاد جنبش ملی با منافع جنبش پرولتری سخن می‌گویند در مقام بیان تفکیک
 جنبش‌های بورژوا - رفرمیست سازشکار (که مسلماً در پی استحکام و ابقای
 امپریالیسم‌اند) از جنبش‌های بورژوازی مرفی برآمده تا چند و چون مسئله حمایت و
 جهت‌گیری بورژوازی ملی در کشورهای مستعمراتی و عقب‌مانده را در دوران ما مشخص
 نمایند .

اگر استالین می‌گوید که باید :

"از مبارزه امیر افغان برای استقلال باوجود نظریه سلطنت‌طلبی او و اعوان و

(۵۴) همانجا صفحه ۸۹

(۵۵) مراجعه شود به مسائل لنیسم - استالین جلد اول صفحه ۸۹

(۵۶) مسائل لنیسم - استالین - جلد اول صفحه ۹۰

(۵۷) همانجا

انصارش " (۵۷) حمایت کرد برای این است که مبارزه امیر افغان " امپریالیسم را ضعیف و قوایش را تجزیه کرده است و آن را از ریشه متزلزل می سازد .
 اما در مورد دسکراسی انقلابی و نیروهای وابسته به آن وضع متفاوت است . در مرحله کنونی تکامل جنبش های آزادیبخش ملی که نقش این پدیده (برخلاف مرحله قبل از جنگ جهانی دوم ، که بورژوازی ملی نقش اساسی تری در مبارزات آزادیبخش ملی ایفا می نمود) هرروز فزونی بیشتری می یابد ، این مسئله بخصوص حائز اهمیت است که درک مسئله ماهیت اتحاد و شروط حمایت نسبت به دموکراسی انقلابی براساس موازین دموکراسی بورژوازی امری ناممکن است .
 تلاش " راه کارگر " حول همان منطق من درآوردی و متناقض است که می خواهد خرده بورژوازی انقلابی را به نیروی ذخیره ضدانقلاب بورژوازی تبدیل نموده و این پندار آنارشیستی را امروزه در پس مقوله " کاست حکومتی " و فردا با ضد خلقی نامیدن خرده بورژوازی تئوریزه نماید ! (۵۸)

درک " راه کارگر " از " روحانیت "

از نظر راه کارگر ، " روحانیت " به عنوان یک قشر اجتماعی ، صرفا بر اساس نقش کارکردی آن فهمیده می شود . بطوری که " روحانیت از سرمایه داری به خاطر اینکه زندگی عرفی را گسترش می دهد نفرت دارد ، ولی از بهره کشی طبقاتی متنفر نیست " (۵۹) و " خصلت اتوپیایی روحانیت با مخالفتش با زندگی عرفی در یک جامعه سرمایه داری منجلی می شود خصلت اتوپیایی خرده بورژوازی در مخالفتش با بهره کشی و تجاوزکاری نظام سرمایه داری در یک جامعه سرمایه داری " (۶۰)
 اما مارکسیسم چیز دیگری به ما می آموزد روحانیون نیز همچون روشنفکران و کارمندان اگرچه نه به لحاظ ارتباطی معین و یکسان با وسایل تولید (مانند طبقات بورژوازی پرولتاریا ، خرده بورژوازی) بلکه به خاطر کارکرد یکسان و واحد ، هر کدام یک قشر اجتماعی تلقی می شوند ، اما هر قشر اجتماعی ، و از جمله روحانیون ، به لحاظ تعلقات طبقاتی درون خود یک بافت ناهمگون و متضاد را تشکیل می دهند . کارکرد واحد یک قشر هرگز نمی تواند بر ناهمگونی های طبقاتی و دورنی آن پرده بپفکند و یا عینیت آن را نفی کند .
 آنچه مارکسیسم به ما می آموزد این است که همه روحانیون به صرف روحانی بودن ، منافع طبقاتی واحدی ندارند لایه های پائینی روحانیت به لحاظ تعلق ها و منشاء طبقاتی خود عمدتا درکنار توده های زحمتکش و اقشار خلقی قرار می گیرند و این نزدیکی و ارتباط هم جنبه مادی و هم جنبه معنوی خاص خود را دارد .
 " راه کارگر " که صرفا به جنبه کارکردی روحانیت توجه می کند تفکیک و عاطف السلاطین و آخوندهای درباری و ساواکی و نیزدم فروستگان حسابگر و عاقبت اندیش را از بخشی از روحانیون که اصطلاحا " روحانیت مبارز " نامیده می شوند چگونه توضیح می دهد ؟
 آیا مبارزه بخشی از روحانیت با دیکتاتوری سفاک شاه و امپریالیسم از یک سو و کمر

(۵۸) رجوع شود به آخر کتاب .

(۵۹) فاشیسم شماره ۴ - " راه کارگر " صفحه ۲۳

(۶۰) همانجا صفحه ۲۳

به خدمت بستن و سازش بخشی دیگر با ارتجاع خون آشام از سوی دیگر، با مند و بینش " راه کارگر " چگونه توضیح داده می شود؟ اگر " روحانیت از سرمایه داری به خاطر اینکه زندگی عرفی را گسترش می دهد نفرت دارد " پس چرا بخشی از روحانیت در خدمت تطهیر و تقدیس رژیم خون آشام شاه قرار می گیرد و بخشی در جهت نابودی آن رژیم گام برمی دارد؟ اگر " خصلت اتوپیایی روحانیت در مخالفتش با زندگی عرفی در یک جامعه سرمایه داری متجلی می شود " پس تفاوت عمیق برخورد بخشی از روحانیت با بخش دیگر آن برسر مسائل مشخصی از قبیل زمین و مصادره اموال سرمایه داران بزرگ و امثال اینها چگونه توجیه می شود؟

بی جهت نیست که " راه کارگر " با این حکم که " مذهب درکنار سلطه طبقات حاکم همزمنی طبقات حاکم را سازمان می دهد " (۶۱) و سعی بر اینکه " دستگاه روحانیت را همچون داوری میان حکومت کنندگان و حکومت شوندگان جلوه گر سازد (۶۲) ، " روحانیت را در کلیت خود ارتجاعی ارزیابی می کند و لاجرم ، حضور بخشی از روحانیت را در صف انقلاب (لاقابل تا قبل از ۲۶ دیماه) به عنوان نوعی نزدیکی تاکتیکی و یا " اتحاد صوری " و " همسویی " درک و تبیین می نماید و می گوید :

" رهبری روحانیت تا ۲۶ دیماه با حرکت نوده ها همسو بوده و بطورکلی با حرکت نوده ها تضاد ملموسی نداشت . در این دوواختلاف در محتوای شعارها ، تحت الشعاع وحدت صوری آنها قرار گرفته بود " (۶۳) و این روحانیت وقتی که به قدرت می رسد " هسته اصلی یک کاست حکومتی است که منافع هیچیک از طبقات و اقشار اجتماعی را مستقیماً نمایندگی نمی کند " (۶۴)

حال اگر در نظر بگیریم که بنا به معتقدات " راه کارگر " " مبارزه با سرمایه داری در صورتی مترقی و انقلابی است که برای تحقق نظام تاریخی منکاملتری باشد " (۶۴) و اینکه " کاست " مورد نظر " راه کارگر " منافع هیچیک از طبقات و یا اقشار اجتماعی را مستقیماً نمایندگی نمی کند " آنگاه فهم این مساله که چرا پیکار " روحانیت مبارز " علیه امپریالیسم جهانی از دیدگاه " راه کارگر " معنایی جز " کارتر بازی " و " خیمه شب بازی ضد امریکایی " ندارد چندان دشوار نخواهد بود !

حقیقت امر این است که " راه کارگر " با عدول آشکار از تحلیل طبقاتی و از موضع یک ضدیت کور و ماوراء چپ ، قادر به ارزیابی عینی نقش مذهب و روحانیت در جنبش های آزادی بخش ملی نسبت ، " راه کارگر " حقیقتاً درک نمی کند که با اعتلای روزافزون اینگونه جنبش ها و به حرکت درآمدن انبوهی از اقشار زحمتکش غیر پرولتری در جوامع تحت سلطه ، در شرایط فقدان یک جنبش نیرومند پرولتری ، خلق ها راه خویش را به هر حال باز کرده و مذهب و مبارزان مذهبی نیز می توانند به عامل نیرومندی در پیکار علیه امپریالیسم جهانی تبدیل شوند .

درمیهن ما نیز ، در شرایط حساس کنونی ، در شرایط فقدان یک جنبش نیرومند کمونیستی مذهب و مبارزان مذهبی به یک نیروی ارزشمند و مقاوم در مقابل امپریالیسم تبدیل شده اند . یک بررسی دقیق مارکسیستی از چنین شرایطی کمونیست ها را موظف می سازد که در نهایت هوشیاری با جهات مثبت و منفی این شکل خاص از مبارزه نوده ها برخورد نموده و در تعمق و باروری آن با تمام قوار بکوشند .

(۶۱) فاشیسم کابوس یا واقعیت شماره ۴ صفحه ۱۲

(۶۲) همان جا

(۶۳) فاشیسم شماره ۳ " راه کارگر " صفحه ۸

(۶۴) شریه راه کارگر " شماره ۲۸ صفحه ۹

(۶۴) فاشیسم شماره ۲ - " راه کارگر " صفحه ۱۸

"کاست حکومتی" و "فاشیسم" "راه کارگر"

دو سال پس از انقلاب ، " راه کارگر " همچنان بر " کاست حکومتی " (دولت استثنایی) خویش پای می فشرد و ماهیت رژیم بعد از انقلاب را با این مقوله توضیح می دهد ، بی آنکه مبانی تئوریک آن را صراحتاً معرفی و روشن نماید .

سلسله مقالات " توضیح چند نکته درباره کاست حکومتی " با پاره‌ای استنادات کاملاً سطحی به مآخذ کلاسیک ، منبع تغذیه اصلی تئوریک خویش را که نظرات پولانزاس درباره دولت استثنایی " می باشد پنهان می سازد ، و به این ترتیب نه تنها به جوهر تعریف انگلس درباره " دولت بناپارتیستی " نزدیک نمی شود ، بلکه با التقاط و درهم آمیختن نقطه نظرات کاملاً متضاد انگلس و پولانزاس ، یک ساخت تئوریکی مخلوط و معشوش بر مبنای اقتباس و اختراع فراهم آورده است !

" راه کارگر " با اخذ اصطلاح (کاست حکومتی) از مارکس ، و افزودن آن بر نظرات " دولت استثنایی " پولانزاس ، سعی می کند به باورهای خویش هم آب و رنگ مارکسیستی ببخشد و هم از این باورها از موضعی به ظاهر مارکسیستی به دفاع برخیزد !

برای آنکه درک کاملاً غیر مارکسیستی پولانزاس را از " دولت استثنایی " روشن سازیم کافی است نگاهی سریع و گذرا در آثار مارکس و انگلس و لنین بیندازیم . آثار " همچون " هیجدهم برومر لویی بناپارت " ، " نقش قهر در تاریخ " ، " تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم " ، " مقدمه جنگ دهفانی در آلمان " ، " درس‌های انقلاب " ، " شروع بناپارتیسم در روسیه " و ... به ما نشان می دهند که " توازن نسبی قوا " شرط اساسی روی کار آمدن دولتی است که اصطلاحاً و مکرراً در این آثار تحت عنوان " دولت بناپارتیستی " نامیده می شود . در حالی که پولانزاس وقتی از نظریه خود یعنی " دولت استثنایی " (۶۵) سخن می گوید آن را اصطلاحی می گیرد برای سه شکل خاص از دولت ، یعنی " فاشیسم " " دیکتاتوری نظامی " و از جمله " بناپارتیسم " .

آثار کلاسیک همه دولت‌ها را بر وفق قاعده کلی در نظر می گیرند ، مگر دولت‌های بناپارتیستی را ، که انگلس در تعریف دقیق و روشن خود نیز آن را بیان کرده است و می گوید :

" ... از آنجا که انگیزه پیدایش دولت لزوم لگام زدن بر تقابل طبقات بوده ، از آنجا که در عین حال خود دولت ضمن تصادم این طبقات بوجود آمده است ، لذا بر وفق قاعده کلی ، این دولت ، دولت طبقه‌ای است که از همه نیرومندتر بوده و دارای سلطه اقتصادی است و به یاری دولت دارای سلطه سیاسی نیز می شود . و بدین طریق وسایل نوینی برای سرکوب و استثمار طبقه ستمکش بدست می آورد " ... نه تنها دولت ایام باستان و دوران فتودالی ارگان استثمار بردگان و سرف‌ها بود ، بلکه " دولت انتخابی کنونی هم آلت استثمار کار مزدوری از طرف سرمایه است . ولی استثنائاً دوره‌هایی پیش می آید که در آن ، طبقات مبارز به آنچنان توازنی از حیث نیرو می رسند که قدرت حاکمه دولتی موقتاً نسبت به هر دو طبقه یک نوع استقلالی بدست می آورد و ظاهراً میانجی آنان به نظر می رسد " (۶۶)

" راه کارگر " با بهره‌گیری از نظرات پولانزاس می گوید :

" مسلماً بناپارتیسم تنها شکل دولت استثنایی سرمایه‌داری نیست ، در انواع

(۶۵) به بحران دیکتاتوری‌ها ، فصل دستگاه‌های دولت از پولانزاس مراجعه شود

(۶۶) دولت و انقلاب ، مجموعه آثار لنین صفحه ۵۲۱

(۶۷) توضیح چند نکته درباره " کاست حکومتی " تنظیم و تکثیر دانشجویان هوادار

" راه کارگر " صفحه ۲۸

دیگر " دولت‌های استثنایی سرمایه‌داری " نیز دستگاه دولتی در برابر بورژوازی استقلال نسبی به دست می‌آورد . (مثلا در دولت " فاشیستی " و " دیکتاتوری نظامی " که هر دو از جمله " دولت‌های استثنایی " سرمایه‌داری هستند) (۶۷) و به این ترتیب از یک سو نشان می‌دهد که اعتقادی به نظریه مارکسیستی دولت‌ندارد ، و از سوی دیگر نظر انگلس درباره " نوعی استقلال قدرت حاکمه دولتی نسبت به هر دو طبقه " را که فقط در شرایط توازن قوا و در مفهوم دولت بناپارتیستی قابل تصور و پذیرش است با پیروی از نظر یک نئومارکسیست اروپائی مورد تجدید نظر قرار و

تعمیم قرار می‌دهد .
چطور ممکن است " فاشیسم " و " دیکتاتوری نظامی " همچون دولت بناپارتیستی (که ضرورتا محصول توازن نسبی قوا است) از یک سو بیانگر این واقعیت باشد که طبقه مسلط اقتصادی تماما یا عمدتا فاقد قدرت سیاسی شده است و از سوی دیگر چنین جدا شدن و استقلالی بین سیاست و اقتصاد به تنها شرط ضرور تحقق آن یعنی توازن نسبی قوا منکی نباشد ؟ (۶۸)

باید پرسید پس تعریف عام " دولت استثنایی " چیست که هم می‌تواند " دولت بناپارتیستی " را در برگیرد و هم با نقض شرط اساسی توازن قوا ، دولت‌هایی از نوع " فاشیسم " یا " دیکتاتوری نظامی " را واجد وجه مشخصه " نوعی استقلال نسبت به

(۶۸) لازم به توضیح است که فاشیسم در ادبیات مارکسیستی هرگز به عنوان " بناپارتیسم " مطرح نبوده بلکه دقیقا از " بناپارتیسم " متمایز گردیده است . تالیاتی در این زمینه می‌گوید : " از تعریف فاشیسم به عنوان " بناپارتیسم " چنین نتیجه می‌شود که این بورژوازی نیست که فرمان می‌راند ، بلکه موسولینی و سردارانش هستند که حتی قدرت را از بورژوازی نیز سلب کرده‌اند . بخاطر آوردن که تروتسکی حکومت " بروینگ " را به عنوان " یک حکومت بناپارتی " توصیف می‌کرد تروتسکیست‌ها همواره از فاشیسم چنین درکی داشته‌اند ریشه‌های این درک در این حقیقت نهفته است که آنها تعریف فاشیسم را به منزله دیکتاتوری بورژوازی نفی کردند . " (اندیشه شماره ۱ - مقاله ویژگی‌های اصلی دیکتاتوری فاشیستی - تالیانی) اما آنچه در باره حکومت نظامیان می‌توان گفت ، حکومت محافظ متری نظامی در برخی کشورهای عقب‌مانده اصطلاحا تحت عنوان " بناپارتیسم ضد امپریالیستی " ارزیابی شده و حکومت محافظ ضد انقلابی و راست نظامیان نیز همان بناپارتیسم ضد انقلابی و ارتجاعی است که معمولا با منحل کردن احزاب راست و برجیدن بساط قانون ، گونه‌ای جدا شدن نسبی و استقلال صرفا سیاسی را بر طبقات مسلط اعمال نموده و ارتش را به اصطلاح بر " فراز احزاب " قرار داده و به عنوان " منجی ملت " وارد کار می‌شوند .

اما نکته‌ای را که نباید از یاد برد این است که بناپارتیسم در شکل حکومت‌های نظامی و ضدانقلابی علیرغم اعمال محدودیت سیاسی بر طبقات ارتجاعی و استثمارگر برای نجات منافع اقتصادی و اجتماعی همین طبقات پا به میدان نمی‌نهند .

نکته قابل تاکید در این میان است که چنین اشکالی از بناپارتیسم ، ذره‌ای از اهمیت قانونمندی‌های عام و کلاسیک مارکس ، انگلس و لنین درباره بناپارتیسم نمی‌گاهد و اصولا نظرات انحرافی بولانزاس هیچگونه ارتباطی با بناپارتیسم و اشکال آن ، آنچنان که در مارکسیسم مطرح است پیدا نمی‌کند .

هر دو طبقه " گرداند !

" راه کارگر " می گوید :

" این توضیحات درباره بناپارتیسم راز آن رو نسبتا به تفصیل در اینجا نقل می کنیم که اولاً امکان استقلال نسبی قدرت دولتی نسبت به طبقه مسلط اقتصادی را تحت شرایط معینی مورد تاکید قرار بدهیم و ثانیاً نشان بدهیم که در این شرایط دولت می تواند با تلاش برای حفظ خود ، دقیقاً برای حفظ و دفاع از طبقه مسلط اقتصادی بکوشد " (۶۹) اما " راه کارگر " مشخص نمی کند که این سه نوع " دولت استثنایی " تحت کدام " شرایط معینی " است که می تواند نسبت به طبقه مسلط اقتصادی استقلال نسبی بدست آورند ؟ اگر انگلس به روشنی می گوید :

" ولی استثنائاً دوره هایی پیش می آید که در آن ، طبقات مبارز به آنچنان توازنی از حیث نیرو می رسند که قدرت حاکمه دولتی موقتاً نسبت به هر دو طبقه یک نوع استقلال بدست می آورند " در مقابل " راه کارگر " این " شرایط معین " را در جهت خلط مبحث و گریز از درک طبقاتی موعوله دولت (که نمونه کاربرد این متد را در تحلیل حاکمیت بعد از انقلاب به مثابه کاستی برقرار طبقات می توان به روشنی آورد) بکار میگیرد . بطوری که می گوید :

" طبیعی است که این گرایش بورژوازی در دوره هایی که سرمایه داری ، گرفتار بحران سیاسی و اجتماعی است ، تشدید می گردد و در این دوره ها است که حتی حاضر می شود برای نجات سرمایه داری " همد حکومتها " به دست دیگران بسیار به شرط اینکه مطمئن شود که این عمل منافع طبقاتی او را به خطر نخواهد انداخت " (۶۹)

" راه کارگر " پاسخ نمی دهد که این کدام بحران سیاسی و اجتماعی است که می تواند موجب حد شدن طبقه مسلط اقتصادی را از قدرت سیاسی فراهم آورد ؟ آیا این بحران ، مختصات مادی و طبقاتی معینی ندارد ؟ آیا هر بحرانی می تواند منجر به وضعیت فوق شود ؟

در واقع " راه کارگر " مفوله گنگ و بی معنای " بحران سیاسی و اجتماعی " را بهانه ای می کند تا جواز آزادی عمل برای تفسیرهای خود سرانه از مسائل و گریز آشکار از مفهوم طبقاتی و قانونمند دولت را کس نماید ! و اتفاقاً به کمک همین جوار است که حکم بی پایه خود را درباره " کاست حکومتی " دائرتر اینکه " با منافع هیچکدام از گروه های اجتماعی کاملاً انطباق ندارد " (۷۰) صادر می کند !

آیا قصد مارکس از کاربرد اصطلاح فوق در معنای مجازی آن (۷۱) و به مفهوم گروه اجتماعی بسته ای که امتیازات خود را حفظ می کند ، در واقع این بوده است که منافع چنین کاستی " با منافع هیچکدام از گروه های اجتماعی کاملاً انطباق ندارد " ؟ آیا صداقت علمی می تواند بدون توجه به دلیل کاربرد چنین اصطلاحی در ادبیات

(۶۹) توضیح چند نکته پیرامون " کاست حکومتی " " راه کارگر " صفحه ۲۴ و صفحه ۲۸

(۷۰) فاشیسم شماره ۴ " راه کارگر " صفحه ۲۹

(۷۱) کاست در معنای واقعی (غیر مجازی) خود به گروه های اجتماعی سته ای اطلاق می شود که مشاغل ارثی معینی آنها را به هم پیوند داده و سنت ها ، محدودیت ها و ضوابط سخت و شدیدی بر زندگی درونی آنها حاکم است (مثلاً در مورد زناشویی و خروج از کاست و غیره) چنین گروه هایی درباره ای از جوامع باستانی یا قرون وسطایی و از آن جمله جامعه ساسانی ایران وجود داشته اند اما شکل کلاسیک آن تنها در هند وجود داشته و امروز نیز بقایایی از آنها باقی مانده است .

مارکسیستی و از جانب مارکس ، تحریفی تا بدین پایه آشکار در مورد مفهوم یک اصطلاح رامجاز گرداند ؟ آیا هیچ مارکسیستی می‌پذیرد که چنین تفسیری سرخودی به مارکس نسبت داده شود ؟

انگلس می‌گوید :

" لوئی بناپارت اینک بت بورژوازی اروپا شده بودنه فقط به خاطر " رهایی جامعه " درد سامبر ۱۸۵۱ چیزی که در واقع ، تسلط سیاسی بورژوازی را از میان برد ، بلکه تنها به خاطر آنکه سلطه اجتماعی آنها را نجات داده بود ، نه فقط به خاطر آنکه او نشان داد که چگونه می‌توان حق انتخابات عمومی را تحت شرایط مناسب تبدیل به ابزاری برای تحت ستم قرار دادن توده‌ها کرد ، نه فقط به خاطر آنکه تحت حکومت او صنعت و تجارت و مخصوصا اسپکولاسیون (سفته بازی) و حقه‌بازی‌های بورس به عالیترین نقطه اوجی که تا آن وقت سابقه نداشت رسیده بود ، بلکه بیش از هر چیز به خاطر آنکه بورژوازی در وجود او اولین " سیاستمدار بزرگی " را یافت که پوست و استخوانش با او یکی بود " (۷۳) آیا این سخن انگلس بدان معناست که دولت ضدانقلابی بناپارت (علیرغم خصلت سیاسی ظاهرآ مستقل خود نسبت به طبقه مسلط اقتصادی) حربه طبقات استثمارگر نبوده و منافع حکومتی کاست او با پایه منافع اجتماعی و اقتصادی بورژوازی " کاملا انطباق " ندارد ؟ آیا واقعا انگلس در این حکم خود اشتباه کرده است که : بورژوازی در وجود او (بناپارت) اولین سیاستمدار بزرگی را یافت که پوست و استخوانش با او یکی بود " ؟

اصلا تفسیرهای خودسرانه " راه کارگر " از اصطلاح " کاست حکومتی " و مقوله " دولت بناپارتی " چنان درهم ریخته است که در یک بحث فشرده امکان پرداختن به همه موارد آن وجود ندارد ولی با این حال خوب است که در اینجا به یک مورد اساسی و جالب توجه به اختصار اشاره‌ای کنیم .

" راه کارگر " در پی توجیه و اثبات " کاست حکومتی " خویش همواره تلاش کرده است که نشان دهد چگونه این مقوله اساسا مارکسیستی است و برای این منظور حتی از تحریف و تعبیر جملات و گفته‌های انگلس نیز فروگذار نکرده است .

" راه کارگر " می‌گوید : " در این مورد بطور موقت ، دولت همچون داوری ، میان طبقات متخاصم عمل می‌کند . این نمونه دولت سرمایه‌داری را مارکس با توجه به نقشی که ناپلئون بناپارت در سال‌های بعد از انقلاب کبیر فرانسه و بعد لوئی بناپارت در فردای انقلاب ۱۸۴۸ داشتند ، مدل " بناپارتی " دولت سرمایه‌داری می‌نامد " (۷۴)

در حالی که انگلس در همین باره می‌گوید :

" ولی استثنائا دوره‌هایی پیش می‌آید که در آن طبقات مبارز به آنچنان توازنی از حیث نیرو می‌رسند که قدرت حاکمه دولتی موقتا نسبت به هر دو طبقه یک نوع استقلالی بدست می‌آورند و ظاهرا میانجی آنان به نظر می‌رسد "

تفاوتی که در گفته انگلس و برداشت " راه کارگر " وجود دارد ، ظاهرا در حذف قید ظاهرا که گویا از تعریف درخشان انگلس در بهترین حالت بطور تسامح از قلم افتاده است خلاصه می‌شود ، اما همین یک حذف کوچک ، درک درست از مساله " دولت استثنایی " را غیرممکن کرده است ، زیرا تفاوت میان این دو برداشت تفاوت میان دولتی همچون داور میان طبقات متخاصم یعنی یک " دولت معلق در هوا " از یک طرف و دولتی " ظاهرا میانجی " یعنی بناپاتیسیم واقعی بدانگونه که انگلس مختصا طبقاتی

(نقش قهر در تاریخ - انگلس - صفحات ۴۲

(توضیح چند نکته در باره کاست حکومتی " راه کارگر " صفحه ۲۱

آن را میگوید از طرف دیگر می باشد !
آیا کاملا روشن نیست که "راه کارگر" جوهر "دولت بناپارتی" را درنیاخته و این همه از یک درک کاملا سطحی و ماوراءچپ از بنیاد تئوری مارکسیستی دولت حکایت می کند ؟

آیا اینجا صرفا یک تسامح ساده است که "راه کارگر" حتی تجزیه و تحلیل مارکس را در کتاب موردعلاقه خود "هیجدهم برومر" با تعمق و دقت مورد مطالعه قرار نداده و نخواست است چیزی از آن بیاموزد ؟ چرا "راه کارگر" به جای دسامبر ۱۸۵۱ ، همان "فردای انقلاب ۱۸۴۸" را تاریخ "مدل بناپارتی" دولت در فرانسه می گیرد ؟
"راه کارگر" در برخورد سطحی خود با "هیجدهم برومر" هرگز در پی درک زمینه های مشخص طبقاتی و موجبات پیدایش "دولت بناپارتی" در فرانسه نبوده است ! او درک نمی کند که "لویی ناپلئون به این علت به قدرت رسیده است که نبرد آشکاری میان طبقات مختلف جامعه فرانسه در چهار سال اخیر ، موجب فرسودگی این طبقات شده و نیروهای جنگی آنها را درهم شکسته است" * و همان سال ۱۸۴۸ را تاریخ مدل بناپارتی دولت در فرانسه به حساب می آورد .

اما مشکل "راه کارگر" به همین جا خاتمه نمی یابد . دشوارترین بخش کار ، انطباق نظریه "دولت استثنایی" پولانزاس با شرایط جامعه ایران است .
"کاست حکومتی" "راه کارگر" در زمره کدام یک از اشکال سه گانه "دولت استثنایی" است ؟ آیا حاکمیت بعد از انقلاب (به مثابه "کاست حکومتی" به زعم "راه کارگر") دولتی "بناپارتیستی" است ؟ قطعا نه . چرا که "راه کارگر" خود نیز حداقل در لفظ معتقد است که بناپارتیسم "حتما بر خنثی شدن نیروهای متخاصم و نوعی موازنه منفی قدرت در بین آنها تکیه دارد" (۷۵) و از آنجاکه چنین عینیتی (یعنی توازن نسبی بین طبقات متخاصم) را در جامعه نمی یابد ، علیرغم بکاربردن اصطلاح "کاست حکومتی" از "بناپارتیستی" نامیدن حکومت اجتناب ورزیده و در این زمینه تاکنون وارد بحث و اظهار نظر نشده است !

سوالی که اینجا مطرح می شود این است که پس این حاکمیت اگر "بناپارتیستی" نیست ، دولت دیکتاتوری نظامی است ؟ (با همان دستگاه پولانزاس) مسلما نه . پس آیا دولت "دولت فاشیستی" است ؟ پاسخ "راه کارگر" به آن سوال این است : هنوز نه ! پس این دولت از چه نوعی است ؟ مساله اصولا به اینجا که می رسد دیگر پاسخ روشنی در کار نیست . و "راه کارگر" با طرح اینکه :

"در بناپارتیسم جنبش توده های نیست " ولی "در فاشیسم با نوعی جنبش توده های روبرو هستیم ، جنبش توده های بسیارفعال " جوهر و عمق تحلیل غیر طبقاتی خود را در مورد حاکمیت کنونی به نمایش می گذارد !

"راه کارگر" از یک سو به جرات آن را نمی یابد که دولت کنونی را "دولت فاشیستی" اعلام کند زیرا صدور چنین حکمی را منوط به پیوند این حاکمیت با سرمایه بزرگ وابسته و امپریالیستی می بیند ، اما از سوی دیگر سعی دارد همین حاکمیت موجود را که مسلما متکی بر یک جنبش فعال توده های است معادل یک حاکمیت ارتجاعی (بی آنکه هویت و مضمون طبقاتی آن را مشخص کند) و متکی به یک جنبش فاشیستی

(۷۵) جزوه فاشیسم - "راه کارگر" صفحه ۳

* بی تفاوتی سیاسی - مارکس و دو مقاله دیگر از انکلس - صفحه ۲۴

ارزیابی نماید و سر انجام موفق نمی شود که در چهارچوب نظارت پولانزاس نیز ، یکی از اشکال سه گانه " دولت استثنایی " را در مورد حاکمیت پس از قیام مشخص نماید و فقط به این اکتفاء می کند که بگوید دولت هنوز فاشیستی نیست زیرا که پیوند و توافق با سرمایه بزرگ حاصل نشده است !

بی جهت نیست که مقوله دولت فاشیستی به سر زمان و بحث آینده و چشم انداز حواله داده می شود در حقیقت آنچه راکه " راه کارگر " به بحث چشم انداز موکول می کند ، جز بیان ناتوانش در تحلیل نوع و ماهیت دولت کنونی نبوده و اصولاً بحث چشم انداز برای خلاص کردن خود از توضیح آن چیزی که تاکنون برای آن توضیحی وجود نداشته است به پیش کشیده می شود . برای خلاصی از شر توضیح همین مقوله " کاست حکومتی " !

و سر انجام این مساله که بالاخره دولت کنونی نوعاً چه نوع دولتی است و یا به زعم " راه کارگر " چه نوع " دولت استثنایی " تلقی می شود مساله بی پاسخ می ماند . بی پاسخ تا آن حد که بایستی از " راه کارگر " سؤال کرد که آیا این " کاست حکومتی " را می توان اصولاً دولتی تلقی کرد ؟

" راه کارگر " با توسل به تئوری انحرافی خود درباره فاشیسم به این نتیجه می رسد که حاکمیت بعد از انقلاب با اینکه " دولت فاشیستی " نیست ، ولی فاشیسم را به عنوان یک جنبش توده ای (و به عنوان مرحله تکامل جنبشی آن) نمایندگی می کند !

" راه کارگر " با جدا کردن یک جانبه و مکانیکی دو جزء بورژوازی و خرده بورژوازی فاشیسم از یکدیگر ، نتیجه میگیرد که همین جنبش خرده بورژوازی موجود و حزب و نمایندگان وابسته به آن ، از آنجاکه قادر به نابودی نظام سرمایه داری مطلق نیستند لاجرم و بطور محتوم به دفاع از آن برخاسته و از طریق همسو شدن با سرمایه بزرگ به یک " جنبش توده ای واپسگرا " یعنی فاشیستی واقعیت می بخشند !

این بینش درک نمی کند ، جنبش فاشیستی هرگز نمی تواند بدون مداخله سرمایه بزرگ در سازمان دادن خرده بورژوازی (۷۷) پدید آید ، این بینش درک نمی کند از فردای درهم شکستن یک ماشین سرکوب نکت بار جهنمی وابسته به سرمایه بزرگ ، سخن گفتن از بروز یک " وضعیت فاشیستی " بی پایه ترین حرف ممکن است . این بینش با نقض همه موازین یک تحلیل مارکسیستی به این نتیجه می رسد که اینک کاستی با خصلت فاشیستی به قدرت رسیده و تکیه گاه آن یک جنبش توده ای ارتجاعی " فاشیستی است ! اما این بینش حداقل روشن نمی کند که این چگونه " کاستی " است ؟ آیا فاشیسم در اینجا از یک سو به منابه یک جنبش و یک حزب فاشیستی در راس قدرت قرار گرفته و از سوی دیگر تاکنون قادر نبوده است که همین فاشیسم را همچون دولت سرمایه انحصاری واقعیت بخشد (به دلیل عدم توافق با سرمایه بزرگ) ! و از اینرو باید در تحقق چنین دولتی نگاه به چشم انداز داشت ؟ !

به این ترتیب " راه کارگر " برای حل مشکل بحران زای نمایندگی که از نظر او هیچ حریانی قادر به فهم آن نبوده است ، اصطلاحی را از مارکس به عاریت می گیرد تا با تهی ساختن جوهر تاریخی و طبقاتی آن و ترکیب نه چندان استادانه با نظرات به اصطلاح نئومارکسیستی " دولت استثنایی " پولانزاس و امثال آن ، این مشکل را حل کند !

و به این ترتیب " خرده بورژوازی سنتی " از نظر " راه کارگر " بدون مداخله و نقش (۷۷) تولیاتی در زمینه تبیین جنبش فاشیستی در ایتالیا ، همین مسئله را به دقت مورد توجه قرار داده و می گوید : " از اواخر سال ۱۹۲۵ بورژوازی در شهرها ، به عنوان عامل سازماندهی به مداخله می پردازد و جوخه های فاشیستی پدیدار می شوند " (اندیشه شماره ۱ - مقاله ویژگی های اصلی دیکتاتوری فاشیستی)

سازمانگر سرمایه انحصاری به یک جنبش منحنی خرد بورژوازی و فاشیستی تعبیر و تبدیل می‌شود. این چنین است که نمایندگان همین خرد بورژوازی "کاستی" می‌شود بر فراز طبقات، و داوری می‌شود میان طبقات متخاصم و لذا منافع آن "با منافع همگام از گروه‌های اجتماعی انطباق نمی‌یابد"؛ به این ترتیب از نظر "راه کارگر" خشم و عصیان همین "خرد بورژوازی سنتی" علیه سرمایه بزرگ، با خشم و عصیان خرد بورژوازی علیه طبقه کارگر که تنها تحت تاثیر نقش تعیین کننده سرمایه بزرگ قابل تصور است، یکسان گرفته می‌شود. و "کاست حکومتی" "راه کارگر" بیان پوشیده و غیر صریح این حکم می‌شود که خرد بورژوازی جامعه ما جز نیرویی منحنی، مرتجع، فاشیست و ضد خلق نیست!

"دولت استثنایی" مورد ادعای "راه کارگر" نه در جهت حفظ تمامیت قدرت اجتماعی طبقه مسلط و طبیعتا بازسازی نظام، بلکه به عکس به علت اقدامات معینی علیه سرمایه‌داری بزرگ و وابسته، دامنه پیکارش با امپریالیسم جهانی و ارتجاع منطقه تا جد جنگ ضد تجاوز و میهنی نیز کشیده است!

این تئوری که روزی بر مبنای این استنباط ساخته شد تا نشان دهد که "کاست موجود" جبرا با امپریالیسم و سرمایه بزرگ سازش نموده و موجبات بازسازی نظام را فراهم خواهد ساخت، امروز در تعارض آشکار با روند واقعیت قرار گرفته است. امروز بحث پیرامون بازسازی نظام و چشم انداز استقرار فاشیسم (به عنوان محتمل ترین شق!) به یک بحث کودکانه بیشتر شبیه است تا یک نظر سیاسی جدی و قابل بررسی!

اگر "راه کارگر" در آغاز کوچکترین تردیدی در بازسازی نظام توسط این رژیم نداشت، تا حدی که می‌پنداشت:

"تجدید سازمان سرمایه‌داری وابسته از همان فردای قیام آغاز شده است... و در خود تجدید سازمان اساسا تردیدی وجود ندارد" (۷۸) اما سرانجام مجبوره قبول این واقعیت می‌شود که حکومت اسلامی "نتوانسته است اقدامات لازم را برای راه اندازی اقتصاد کشور بوجود آورد" (۷۹) و "تردیدی نیست که آمریکا قصد سرنگون سازی حکومت اسلامی را دنبال می‌کند" (۸۰)

اما "راه کارگر" علت تصمیم آمریکا را در این سرنگون سازی، صرفا در "بی-لیاقتی" رژیم می‌داند و با توسل به منطق فوق طبقاتی و اسکولاستیکی "جزء مثبت کل منفی را تیره نمی‌کند"، عجز خود را از درک ماهیت طبقاتی "استقلال سیاسی" رژیم عمیقا نشان می‌دهد. آیا اگر ارتجاع منطقه با تلاش و تحریک امپریالیسم علیه دولت ایران توطئه چینی می‌کند، به خاطر "بی‌لیاقتی" رژیم حاکم در ایران است؟ منطق ایده‌آلیستی "راه کارگر" در تحلیل جنگ و لزوم همسویی با حاکمیت با طرح مقولات شگفت و درک شگفت تر از آن ادامه پیدا می‌کند. "راه کارگر" در آغاز با تجاوز عراق شعار "دفاع از میهن" و لزوم همسویی را حاکمیت را مطرح کرد و کلا جنگ را "عادلان" معرفی کرد. تا اینجا ظاهرا "راه کارگر" به مجموع موضعی اصولی در مقابل مساله جنگ اتخاذ کرده بود. می‌گوییم ظاهرا به لحاظ اینکه موضع بغایت انحرافی "راه کارگر" در ادامه جنگ چرخشی کیفی نسبت به موضع سابق نبوده بلکه بر

(۷۸) فاشیسم، کابوس یا واقعیت شماره ۴ صفحه ۷
(۷۹) ویژه نامه جنگ ایران و عراق، نشریه "راه کارگر" شماره ۴۳ - مقاله

(۸۰) دفاع از میهن
نشریه "راه کارگر" شماره ۲۹ صفحه ۲

پایه استنتاجات قبلی وی از اوضاع سیاسی، خصلت حاکمیت و... قرار داشت. " راه کارگر " در آغاز جنگ از لزوم دفاع از دستاوردهای انقلاب، مقابله با تجاوز عراق و امپریالیسم سخن می‌گفت لیکن در خلال همین جنگ بود که یکباره عنان از کف داد و تا آنجا پیش رفت که با جریانی که شعار: تبدیل جنگ خارجی به " جنگ داخلی " (پیکار) را می‌داد تظاهرات مشترک گذاشت! در طول این مدت چه عواملی تغییر کرده بودند؟ آیا تجاوز امپریالیسم و عراق پایان یافته بود؟ آیا توطئه امپریالیسم و ارتجاع منطقه برای نابودی استقلال میهن منتهی شده بود؟ سیر حوادث سیاسی در چند ماه اخیر و در دوره جنگ که تاکنون ادامه دارد، نشان داده است (و می‌دهد) که توطئه‌های امپریالیسم و دوستان داخلی آن برای نابودی دستاوردهای انقلاب، تا چه ابعاد خطرناکی رشد کرده است.

" راه کارگر " با جعل مضمون لغاتی همچون " مقطع دور "، " اصلی و فرعی "، " عمده و غیر عمده " و با فهم یک‌جانبه و سطحی از این مقولات کوشش می‌کند پشتک و واروهای سیاسی خود را توضیح بدهد. " راه کارگر " می‌گوید همسویی ما با حاکمیت فقط به یک مقطع (آغاز جنگ) محدود می‌شود و این همسویی مضمون تاکتیکی داشت. با این منطق " راه کارگر " عمده بودن مبارزه با حاکمیت را پیش می‌کشد و درگیری با حاکمیت را به " جبهه اصلی " تبدیل می‌کند. در پشت این لغظی‌های بی‌محتوا انگیزه و راهنمای واقعی " راه کارگر " برای حرکت چیست؟ بررسی انگیزه و راهنمای واقعی " راه کارگر " به ما، مجموعه‌ای به هم بافته و متناقض از انحرافات رنگارنگ را نشان می‌دهد. این مجموعه متناقض نشان می‌دهد که هنگامی که " راه کارگر " می‌خواهد از عالم " تجریدات " به عرصه پراتیک واقعی گام بگذارد بدون واسطه نمی‌تواند با واقعیت‌های عریان روبرو شود. " راه کارگر " احتیاج به " حلقه‌های وصلی " دارد که فاصله وی با واقعیت را بپوشاند!

" خرده‌بورژوازی جدید " سریل ارتباط با طبقه کارگر!

" راه کارگر " معتقد است برای ارتباط گرفتن با طبقه کارگر و سازمان دادن آن در گام اول باید " خرده‌بورژوازی جدید " را که از نظر " راه کارگر " فعالترین نیروی سیاسی است بسیج کرد. هر جایی که این خرده‌بورژوازی با رژیم درگیری پیدا کند " راه کارگر " آنجا حضور دارد. مدارس و دانشگاه‌هایش از همه جا مورد علاقه " راه کارگر " است. شرایط مساعد و آرمانی " راه کارگر " آنچنان اوضاعی است که بتوان انبوهی از بساط‌ها را در مراکز تردد " خرده‌بورژوازی جدید " سازمان داد! " راه کارگر " با اعتقاد به این تئوری! حرف آخر خود را می‌زند. از نظر " راه کارگر " " خرده‌بورژوازی جدید " از همه نیروهای طبقاتی دیگر سریع‌تر کننده می‌شود پس باید در وهله اول این لایه را جدا کرد. چگونه می‌شود این لایه اجتماعی را به سرعت جذب کرد؟ حتماً با پیگیری و طرح مسائل این لایه. " راه کارگر " حتی در میتینگ بنی‌صدر شرکت می‌کند و می‌کوشد " خرده‌بورژوازی جدید " را از صفوف وی بیرون بکشد! و خود راساً آنها را در مقابل حاکمیت سازمان دهد! بسیج " خرده‌بورژوازی جدید " علیه " خرده‌بورژوازی سنتی "، این است طبل میان تهی " مبارزه طبقاتی " " راه کارگر "!

لازم است از " راه کارگر " بپرسیم به نظر شما امروز " خرده‌بورژوازی جدید " فعالترین نیروی سیاسی است و باید در وحله اول او را بسیج کرد، اگر فردا دهقانان و پس‌فردا " خرده‌بورژوازی سنتی " تبدیل به فعالترین نیروی سیاسی شد منطق شما

حکم به بسیج آنها خواهد کرد ؟ پس برای شما چه موقع نوبت به بسیج پرولتاریا می‌رسد ؟

"راه کارگر" در ابتدا هراس داشت که لیبرال‌ها (به عنوان نیروی ضدفاشیسم) سرستون مقابله با فاشیسم شوند ! به همین لحاظ "راه کارگر" می‌خواست پیشدستی کند و "جبهه متحد چپ" را تشکیل دهد تا از پراکندگی پرولتاریا در مقابله با فاشیسم جلوگیری کند . بعدها ظاهراً خطر فاشیسم مرتفع شد ولی خطر "ارتجاع" برای "راه کارگر" همچنان باقی ماند . به همین لحاظ "راه کارگر" برنامه "جبهه" خود را مقابله با "ارتجاع" و امپریالیسم اعلام کرد . به نظر "راه کارگر" خطر ارتجاع جدی و حتمی است و خطر امپریالیسم چیزی است مربوط به آینده . آیا "راه کارگر" هنوز به تشکیل این جبهه علاقه‌مند است ؟ نیروهای ضد ارتجاع (به تعبیر "راه کارگر") چه نیروهایی هستند ؟ اگر "راه کارگر" سکتاریسم خود را کنار بگذارد موفق به تشکیل این جبهه خواهد شد . هدف‌های این جبهه (مقابله با ارتجاع) هم اکنون مورد تأیید همه چپ‌روها ، مجاهدین ، بنی‌صدر ، لیبرال‌ها ، حزب دمکرات و حتی امپریالیسم است ! کافی است "راه کارگر" سکتاریسم و خاص‌گرایی خرده‌بورژوازی را کنار بگذارد تا صفوف "جبهه" او مملو از نیروهای "ضد ارتجاع" بشود ! مگر "راه کارگر" در شرایط کنونی مبارزه با ارتجاع را عمده نمی‌داند ؟ در شرایط کنونی میهنان دو جبهه در حال نضج و شکل‌گیری هستند :

جبهه ضد امپریالیستی با هدف مقابله با توطئه‌های امپریالیسم ، تامین ادامه و تعمیق انقلاب ، مبارزه با دوستان و وابستگان وطنی امپریالیسم و ... جبهه دوم جبهه‌های است متشکل از ضدانقلابیون رنگارنگ ، لیبرال‌ها ، مائوئیست‌های دواآتشه و ... این جبهه ضد "ارتجاع" (بخوان ضد روحانیت مبارز و خط امام) اکنون برای به‌زیر کشیدن حاکمیت روزشماری می‌کند . این دو جبهه مستقل از "شعور" "راه کارگر" در حال شکل‌گیری هستند . این دو جبهه بی‌انگر تعمیق انقلاب ، شکل‌گیری منافع طبقات و ... است .

"راه کارگر" جایگاه خود را در کدام جبهه‌ها می‌یابد ؟

* * *

هنوز می‌توان درباره انحرافات بینشی "راه کارگر" نوشت و مقولاتی را که این جریان به طرز انحرافی مطرح می‌کند مورد نقد و بررسی قرار داد . قدر مسلم این است که شناخت واقعی ریشه‌های چپ‌روی ، جز از طریق نقد و رد مبانی ایدئولوژیک - سیاسی و طبقاتی آنارشیسم ممکن نخواهد بود و هرگونه طفره رفتن از تقبل این وظیفه اساسی آب ریختن به آسیاب امپریالیسم و بورژوا لیبرال‌هاست .

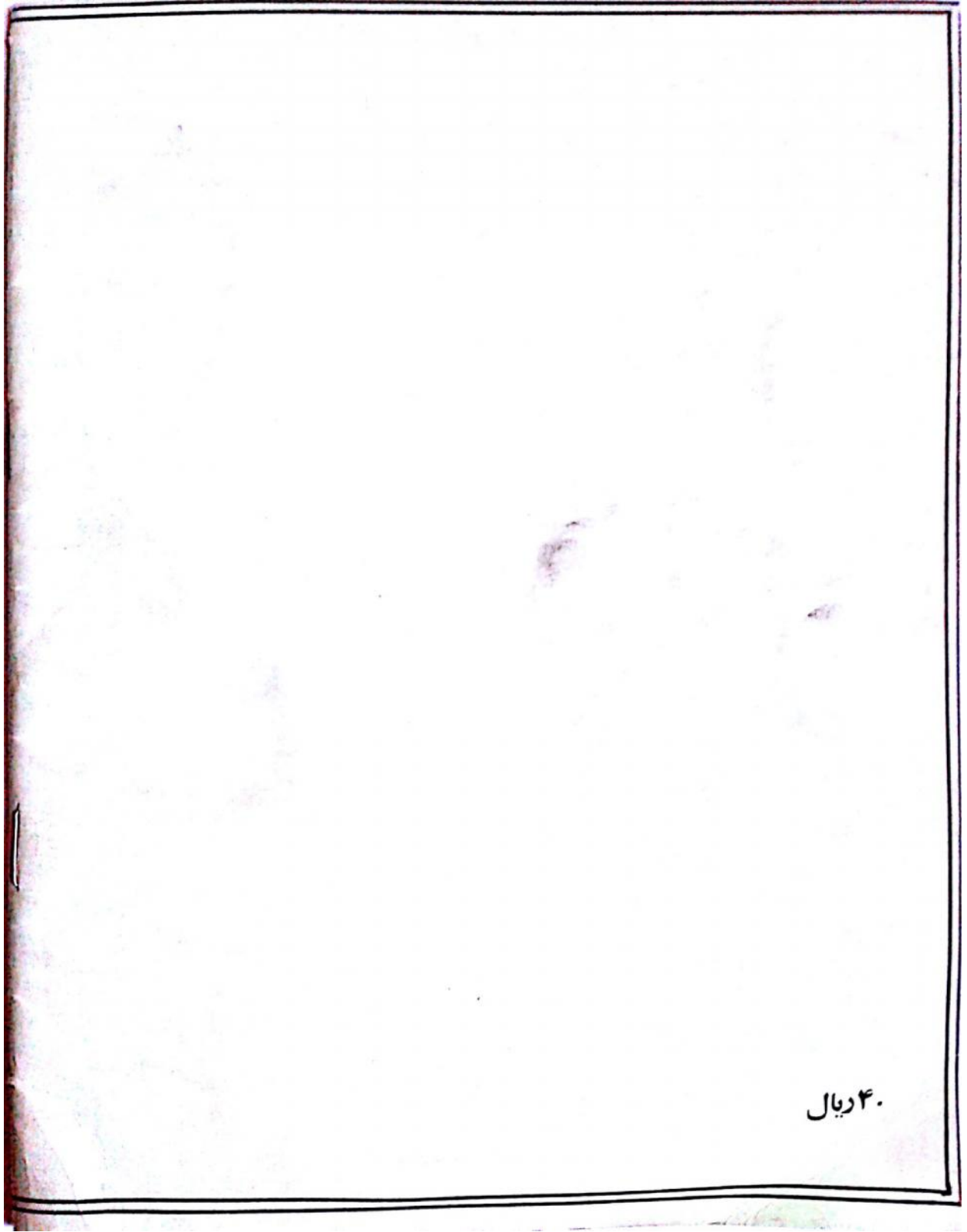
حقیقت این است که ما دوران پرتلاطمی را پشت سر نهاده‌ایم و لحظات بس حساسی را پیش رو داریم . . . بدون تردید هر گونه مسامحه و عدول از این وظیفه مهم که تمرکز مبارزه در درجه اول بر ضد امپریالیسم جهانی بسرگردگی امپریالیسم امریکا و سرمایه انحصاری است قطعاً و قطعاً شمری جز خدمت ناخواسته به دشمنان طبقه کارگر و خلق‌های میهنان در بر نخواهد داشت .

بی‌شک در این شرایط حساس زمانی که توطئه‌های امپریالیسم برای بازگشت مجدد به صحنه سیاسی ایران دم‌افزون است ، در شرایطی که جناح‌نکاران و جهان‌خواران

بین‌المللی ، ارتجاع منطقه را علیه خلق ستم‌دیده‌مان به جنگی علنی و گسترده واداشته‌اند ، در شرایطی که بورژواالیبرال‌ها ، این جاده‌صاف‌کن‌های امپریالیسم ، به لحاظ پائین بودن سطح آگاهی توده‌های ناراضی وسیعاً نیرو می‌گیرند ، وظیفه‌ای بس خطیر به دوش تمامی انقلابیون و به ویژه کمونیست‌هاست که با شناساندن دوستان و دشمنان واقعی خلق‌ها به توده‌ها در فشرده‌تر ساختن صفوف پرولتاریا و متحدینش علیه الیگارش‌ی مالی بکوشند و قدم‌سلم این است که کسب هژمونی پرولتاریا جز از این طریق ممکن نخواهد بود .

(۵۸) این پیش‌بینی ما بر اساس نظریات اخیر "راه‌کارگر" استوار است . "راه‌کارگر" در مقاله‌اش تحت‌عنوان "ملاحظات در باره مبارزه مپارزه مپاریالیستی" کوشیده است . معیارهای نویسی در مبارزه مپاریالیستی ، ارگان انقلاب و عدانقلاب بدست دهد . "راه‌کارگر" در مقالات مذکور از طهارت‌رنگ صریح و مشخص در باره ماهیت حاکمیت طفره‌رفته و بجای آن به بحث در باره معیارهای انقلابی و عدانقلابی و ... پرداخته است . ظاهراً "راه‌کارگر" در اثبات "کاست حکومتی" و ماهیت سرمایه‌دارانه آن در مانده و این بار می‌خواهد مقدمتاً "به نیروهای چپ میهنمان" متدولوزی توضیح "ارگان انقلاب و عدانقلاب" را آموزش دهد . "بارمن که مکتب‌سرفت و "منق" نوشت - به "اگر راه‌کارگر" - می‌توانست ماهیت سرمایه‌دارانه حاکمیت را به اثبات برساند ، مطمئناً "بیراحتی می‌توانست عدانقلابی بودن آن‌ها را از چشم ماهیتی استخراج کند .

اساس وجود حرف راه‌کارگر در این مورد این است که : "نیروهای اجتماعی و سیاسی برای درهم شکستن سرمایه‌مالی (مپاریالیسم) مبارزه می‌کنند ، نیز به این علت و نسبتاً به این علت متری و انقلابی هستند که متحدان پرولتاریا محسوب می‌شوند . نیروهای اجتماعی دیگر در این مبارزه به جودی خود ستمی ندارند ، بلکه به اعتبار همسویی با یکی از دو قطب مبارزه طیفاتی (و عدامپریالیستی) ستمی پیدا می‌کنند . این نیروها خود خود به سوترونها می‌مانند که نه با رمتت دارند ، و نه بار ستمی (سنت دوم مقاله) "ملاحظات در باره مبارزه مپاریالیستی" - نشریه "راه‌کارگر" - شماره ۶۰ - صفحه ۱۳) نیروهای اجتماعی دیگر چه طیفاتی هستند که بین دو قطب اصلی قرار گرفته - اند؟ حربه بورژوازی؟ بله نظر "راه‌کارگر" این است که مهم نیست که حاکمیت چه ماهیت طیفاتی دارد . مهم عملکرد آن است و به نظر "راه‌کارگر" حاکمیت بعنوان قطب میانی متحد بورژوازی است نه پرولتاریا . بنابراین عدانقلاب است . اینجاست که عمق مغلطه‌گری و بی‌پرسی چریکی راه‌کارگر آشکارتر می‌شود . ما به "راه‌کارگر" اطمینان می‌دهیم که باری با معوله "ارگان انقلاب و عدانقلاب" طرح "متدولوزی" و هیچکدام راه نجات یک تفکرومتی ورتکته نخواهد بود . با این تعبیه باز به فقط می‌توان چندصاحی دیگر هواداران ساده‌اندیش را معول کرد . "راه‌کارگر" قتل از آنکه به دیگران سد بررسی "ارگان انقلاب و عدانقلاب" را آموزش بدهد ، باید بگوید "ارگان عدانقلاب" ارگان کدام طیفه است؟ همچنانکه زیرپوسته "کاست حکومتی" "راه‌کارگر" نیرویی بحر خرد بورژوازی نبود ، این بار "ارگان عدانقلاب" "راه‌کارگر" به شکل غربا ستری خرد بورژوازی را مطرح می‌کند . "راه‌کارگر" فردا خواهد گفت : از آنجایی که مبارزه مپاریالیستی جدا از مبارزه طیفاتی نیست ، وظیفه پرولتاریا در مبارزه با امپریالیسم ، مبارزه با واپسگرایی خرد بورژوازی است . اینچنین است پیوند مبارزه مپاریالیستی و مبارزه طیفاتی .



۴۰ ریال

دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان